

آفرینش و تاریخ

مطهر بن طاہر ہمدانی

جلد چہارم ہفتم

آفرینش و تاریخ

جلد چہارم ہفتم



مقدمہ، ترجمہ، تعلیقات از

دکتر محمد رضا شیبسی کدکنی

www.KetabFarsi.com

آفرینش و تاریخ

مطهر بن طاهر مقدسی

آفرینش و تاریخ

(مجلد چهارم تا ششم)

مقدمه، ترجمه و تعلیقات از
دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی



تهران، ۱۳۷۴

www.KetabFarsi.com



مطهرین طاهر مقدسی

آفرینش و تاریخ

(مجلد چهارم تا ششم)

مقدمه، ترجمه و تعلیقات از

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

چاپ اول بهار ۱۳۷۴، آماده‌سازی کتاب کارگاه نقش

حروفچینی تهران نوشتار و نشر آگه، لیتوگرافی کوهرنگ، چاپ نیل، صحافی کادوس

تعداد: ۳۳۰۰ دوره

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

شابک ۹۷۸۹۴۶۴۱۶۰۰۰۲ (دوره ۲ جلدی) (2 vol. set) ISBN 946 416 000 2

در یادکردِ ادیانِ مردمِ روی زمین و نحله‌ها و مذاهب هرکدام از اهل کتاب و جزایشان

بدان که اختلاف مردم در مذاهب و اعتقاداتشان همان اختلافی است که در خویها و همتها و اراده‌ها و رنگها و زبانهایشان وجود دارد. همچنان که به ندرت می‌توان دو کس را یافت که بر يك صورت و بر يك ریخت و يك همت باشند، همچنین است وجود دو کس که بر يك عقیده و يك رأی باشند. اگر چه يك آیین، جهانی از مردم را یگانگی می‌بخشد اما آرا و همتها، ایشان را دسته‌دسته می‌کند، به‌جز آن طوائف مقلد. چرا که هماهنگی که ایشان مدعی آن هستند خود ادعایی است که به هنگام بازجست، حقیقت ندارد.

و ما اینک به یادکرد ادیان روی زمین، بر سبیل اختصار، می‌پردازیم و از خداوند یاری می‌خواهیم و چنین می‌گوییم که انسان خردمند از سه حال بیرون نیست: یا عقیده‌ای بر حق دارد یا بر باطل یا مردد است و شك دارد. هیچ شخص با تمیزی از این سه حال که یاد کردیم بیرون نخواهد بود و اگر چنین باشد خرد وی زیان دیده و او را نباید در شمار مخاطبان قرار داد. و سزاوار نیست که کسی در شك و دودلی بماند، چرا که شك حاصل نادانی است و نتیجه برابری علتها که نتوانسته چیزی را حق بشمارد یا باطل کند. همچنان که جایز نیست که در يك حال و يك زمان، هم دلیل بر وجود چیزی باشد و هم بر عدمش و با آمدن علم، جهل زایل می‌شود و آنچه در آن شك شده است یا دانسته خواهد شد یا مجهول خواهد ماند. و بدین‌گونه مقام شك از میان می‌رود. همین، پس از این روی مردمان به‌رحال یا دیانت‌گونه‌ای دارند یا بر روی هم قایل به تعطیل هستند.

* یاد کردِ مُعَطَّلَه

ایشان را نامهای دیگری نیز هست، ملاحظه و دهریه و زنادقه و مهمله نیز خوانده می‌شوند. این گروه، سست رأی‌ترین و فروترین مردمان‌اند. اینان برآنند که اعیان عالم و اجسام قدیم است و برآنند که گیاه و جانور با اختلاف زمانها از طبایع زاده می‌شوند و به اصل خود بازمی‌گردند و هیچ سازنده‌ای ندارند و هیچ آفریدگار و مدبّر و زنده کننده و میراننده و پادافره بخش و پاداش‌دهنده و پاسدار و محاسبی در کارشان نیست. تنها کوششی را سزاوار می‌دانند که سود آن به درستی تن و نیروی جان ایشان، در کار رسیدن به آرزوها و لذتها و شهوتهای و بازیچه‌هاشان، به کار آید بی آنکه کسی را بر آن نظارت و مراقبتی باشد یا ایشاری در نکویی. از پرداختن به هیچ محظوری که دلخواهشان باشد خود را باز نمی‌دارند و به سپاسگزاری هیچ آفریننده‌ای، در آنچه ساخته، نمی‌پردازند. چنین کسی - که برای کارهایش به مراقبی معتقد نیست و برای نیکوکاری و زشتکاری خویش هیچ گونه پاداش بخش و پادافره دهی نمی‌شناسد و پس از مرگ و فرسودگی به زندگی و رستخیزی معتقد نیست - چه گونه می‌تواند به دیگران دروغ نگوید و از گناه، خویش را بازدارد یا به یاری ستمدیده‌ای شتابد یا حقی را رعایت کند یا فریضه‌ای را ادا کند یا وعده‌ای را وفا کند و یا بر تنگدستی بخشایش آورد و مردمی نماید و در نهان و آشکار خود را در راه نیکی به رنج افکند. کسی را که این چنین عقیده و آیینی دارد، چه کسی است که از ارتکاب فواحش و گناه و فرورفتن در کارهای حرام و پرداختن به ظلم و بی‌باکی در فساد و فرورفتن در باطل و بی‌اعتنائی به خرد و کناره‌گیری از لوازم آن و خوار شمردن صاحبان ادیان و شرایع باز دارد؟ کسی که در کار محارم خویش، هیچ گونه حسّ غیرت ندارد و از کسی که رفتاری به‌مانند او داشته باشد در خشم نمی‌شود و بر هر که بر جان و مال و اهل او دست یازد - و در عقیده و مذهب با او بیگانه باشد - دشمنی نورزد؛ پس بدین گونه معنی به کار بردن خرد و چشیدن تلخیهای نفس، بی هیچ سود و فایده‌ای، چه خواهد بود؟ آیا بقای مردم و ادامه زندگی با چنین عقیده‌ای امکان دارد؟ همین بس در فضیحت و ننگ ایشان. و کجا این فرقه را در روی زمین انجمنی باشد که پدیدار آیند؟ آیا هرگز دین یا مذهبی از ایشان رواج گرفته؟ و تمام مردم زمین - با همه اختلافی که در ادیان و ملل خویش دارند - بر بی‌بنیادی این عقیده و سستی و بی‌ارجی آن و درهم شکستن رایت آن و نابود کردن طرفداران آن، استوارند. در فصل دوم این کتاب دلایل استواری که شك را از میان می‌برد و از کژی و انحراف آن پرده برمی‌دارد یاد کرده شد. خدای را سپاس و

اگر یکی از ایشان هنگام نقل این فضیحتها از این سخن امتناع کرد و از انتساب آن به خویش رویگردان شد و گفت که خرد خود به تنهایی برای نیک شمردن نیک و زشت دانستن زشت بسنده است، در پاسخ او باید گفت آیا تو صاحب خرد خویشی یا او صاحب توست؟ اگر چنین پنداشت که خردش مالک اوست، پس اعتراف کرده به موضوعی که وی را از کارها نهی می‌کند و در این مجادله و پرسش در تنگنا قرار گرفته و باید که به پروردگاری خرد معتقد شود، یا سخن خویش را رد کند و اگر چنین پنداشت که وی خداوند خرد خویش است، باید گفت اگر تو خداوند اوهستی پس او را به زشت شمردن نیکیها و نیک دانستن زشتیها وادار کن. پس اگر چنین تصویری را باطل شمرد و گفت که هیچ چیز شایستگی ضدّ خود را ندارد، همچون ابزاری که برای اصلاح چیزی ساخته شده و برای فساد آن شایسته نیست، باید گفت آیا او خود خویش را این چنین قرار داده یا بدین گونه او را قرار داده‌اند؟ اگر تصور کرد که او خود نفسش را بدین گونه قرار داده، پس آن را به قدرت علم و اراده و اختیار وصف کرده و عقیده نخستین خویش را بدین گونه اصلاح کرده که عقل آفریدگار است و اگر چنین پنداشت که او را بدین گونه ساخته‌اند پس در این صورت برای خود اقرار به وجود سازنده‌ای کرده است و سخنش باطل شده است. اگر منکر خرد گردید، در این صورت از دایره اهل خطاب و تمیز بیرون شده و باید او را در شمار جانوران زبان بسته به حساب آورد. اگر منکر نظر شد، در این صورت از سופسطاییان به شمار می‌رود و به هرگونه که باشد سرانجام برهان دندان شکن الهی او را وادار به اقرار می‌کند، آن گونه که خدای تعالی فرماید: «خداوند را دلایل و حجت‌های رساست» (۶: ۱۴۹) و می‌فرماید: «آیا انسان چنین می‌پندارد که او را رها کرده‌اند؟» (۷۵: ۳۶) و هم او فرموده است: «یا آفریده شدند بی آفریدگار یا ایشانند آفریننده خویش» (۵۲: ۳۵) و فرموده است: «هر کس کاری زشت کند پاداش آن را خواهد دید» (۴: ۱۲۳) و هم او فرموده: «پاداشی درخور و شایان» (۷۸: ۲۶).

و اصل تعطیل، انکار آفریدگار و پیامبر و پاداش و پادافره است در اعتقاد و نه به اقرار. گروهی از ایشان برای ازمیان بردن دعوی مردم از خویش، پاداش و پادافره را از رهگذر تناسخ در سعادت و شقاوت، که در نظر ایشان بهشت و دوزخ این جهان به شمار می‌رود، اثبات کرده‌اند. چرا که در نظر ایشان جز این جهان جهانی دیگر وجود ندارد و معتقدند که این جهان خالی نخواهد شد و به پایان نخواهد رسید. دلیل اینکه ایشان در این قانون کلی زیرکانه باعث گمراهی می‌شوند این است که اگر ایشان را آفریدگاری قدیم و مدبّر و فرزانه نباشد، پس چه کسی روانهای ایشان را نسخ می‌کند، نیکوکار را خوشبختی می‌بخشد و بدکار را بدبخت می‌کند؟

این گروه هرگز بدین گونه که در این روزگار در هر جای پراکنده شده‌اند، در هیچ دوره‌ای انتشار نداشته‌اند. انتشارشان بدین سبب است که اقرار به دیانت می‌کنند. شریعت و آیین، هر که را اقرار به دیانت کرد خونش را محترم می‌شمارد و اینان باطنیه باطلیه‌اند. کسانی که همه ادیان را به یک سو نهاده‌اند و نفوسشان را در میدانهای شهوات رها کرده‌اند و ستمکاران را به بی‌بند و باری و ارتکاب منهیات وامی‌دارند و عواقب آن را بر ایشان سهل و سست جلوه‌گر می‌سازند. تا آنجا که می‌بینی امروز ستمکاری انتشار یافته و دلها سخت‌گردیده و کارهای ناروا آشکار شده و فواحش بسیار شده و امانت از میان‌رفته و خیانت چیره شده و مردانگی تعطیل شده و ربانیان خوار شمرده می‌شوند و مستضعفان حقشان پامال شده و دادگری مرده و ستمکاری زنده شده و چیزهایی که در عهد هـ- ادشاهی و به‌روزگار هیچ پیامبری ظاهر نشده بود اکنون ظاهر شده است. اگر فضل خداوند بر این فرقه پست کوچک شده نبود که بقایای عوام به آیین ایشان بگروند، بی‌گمان، همانندان ایشان و اولیایشان - که از ژرفای سخن آنان و حقیقت مذهبشان آگاهی دارند- ایشان را ریشه‌کن می‌کردند. بی‌گمان خداوند ایشان را رها می‌کند، چندان که درباره غیرشان توانایی دارند چرا که خداوند وعده داده است که «و بدین‌گونه دسته‌ای از تباهاکاران را بر دسته‌ای دیگر چیرگی می‌دهیم به واسطه آنچه به‌جای می‌آورند» (۶: ۱۲۹) و من اینک به وصف اندکی از مذاهب ایشان می‌پردازم و صاحب خرد و مردانگی و کسی را که بازگشتش به خویشی درست و تباری استوار است در گزینش آن آزاد می‌گذارم، همان‌گونه که خداوند تعالی فرموده است: «بگویی که حق از سوی پروردگار نمایان است هر که خواهد گو ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود» (۱۸: ۲۸).

بدانید، رحمت خداوند بر شما باد که ایشان قومی هستند که تمام آنچه را در ادیان نهی شده مباح می‌شمارند و همه احکامی را که در شرایع آمده با بی‌بندوباری و آزادی بدانچه دلخواه ایشان و کشش شهوات نفسشان باشد توجیه می‌کنند. محرّمات را حلال می‌دانند، همه را، مانند زنا و غلامبارگی و غضب و دزدی و قتل و جرح و دروغ و غیبت و سخن‌چینی و بهتان و زشت‌گویی از مردم و گواهی نادرست و دروغ زدن به مردم و نسبت به زنا دادن یا کداندان و بدگویی و کینه و افسوس و طنز و استهزا و خودخواهی و کبر و غرور و ستمکاری و نامهربانی به پدر و مادر و انحراف و غدر و خلاف و پیمان‌شکنی و خلف وعده و امثال آن از ردایی که منع شده در عقل و محرّمات ممنوعه شرع. ایشان هیچ حقی را نمی‌شناسند و هیچ ذمه‌ای را حفظ نمی‌کنند و از هیچ پلیدی خود را پاک نمی‌کنند و از هیچ خساستی شرم نمی‌دارند. پادشاهان در نزد ایشان پروردگاران‌اند و سرکشان شیاطین‌اند و ناتوانان و گرفتاران اهل آتش‌اند. جن در عقیده آنان اصحاب

ایشان است و دیگر مردم همه بهایم و ستوران‌اند. هر که از ایشان بخشایشی خواهد بر او نمی‌بخشایند و هیچ فریادخواهی را به فریاد نمی‌رسند و از درآمدن بر محارم مردم نهی نمی‌کنند و باکی ندارند از اینکه کسی ناگهان بر محارم ایشان درآید و از همبستری با هر کس که پیش آید، از زن و مرد، باکی ندارند. از اینکه کسی با ایشان یا با محارمشان همبستر شود باکی ندارند و قوادی و دیوثی و کشخانی و اکتفای چند تن به یک زن و مبادله را هیچ عیب نمی‌شمارند. از هیچ چیزی که دلخواه باشد باز نمی‌دارند و بی‌بندوباریهای تمام نحلّه‌ها را گرد کرده‌اند و دیوثی و کشخانی را بر آن افزوده‌اند. از سجوسان، اعتقاد به نکاح دختران و مادران را گرفته‌اند و از خرمدینان، همسازی با مادران و همسران را و از هندیان اباحه زنا و ازدواج دور از قانون و شریعت را و از خنّاقین، کشتن مخالفان را. چه قومی هستند و چه مذهبی، نابود بادند!

گاه هست که آنچه را ما یاد کردیم - اگر ناگهان با آن رویه‌رو شوند- منکر می‌گردند، اما هنگامی که سخن را به اولی که عقل است و دومی که نفس است و اساس و اصل به‌شمار می‌روند، کشاندی، درستی تمام این سخنان که یاد کردیم بر تو معلوم خواهد شد.

اگر چه به‌ظاهر منکر آن هستند ولی در نهان دل امتناعی از آن ندارند. ایشان به‌خدای پاداش‌دهنده و پادافره بخش معتقد نیستند. اگر سکوت کنی و ایشان را بیازمایی، آزمون برای تو همه این مطالب را یا - به‌گفتار یا به کردار و یا به اجازة آشکار خواهد کرد، چرا که هر صاحب دینی در نظر ایشان معذور است و خدای داناتر است.

* یادکرد ادیان برآهمه

بدان که هر قومی دین و ادب و شریعتی دارد، چرا که دین مایه بقا و صلاح مردم است و ادب زئی و شرف ایشان است و رسوم و معاملات ایشان در شریعت است. بعضی گفته‌اند که در هند نهصد ملت مختلف وجود دارد. آنچه از این میان شناخته آمده ۹۹ قسم است که همه آنها در ۴۲ مذهب خلاصه می‌شود که مدار همه بر چهارگونه است. و سرانجام به دو نام برمی‌گردد: برآهمه و سمنیه. سمنیه آنانی هستند که قایل به تعطیل‌اند. برآهمه بر سه دسته‌اند: دسته‌ای به توحید و ثواب و عقاب معتقدند، ولی پیغامبری را باطل می‌دانند. نوع دیگر به ثواب و عقاب به‌گونه تناسخ قایل‌اند و [دسته‌ای] توحید و رسالت را باطل می‌شمارند. مجموع دین ایشان چنین است.

اما آداب و اخلاق ایشان: حساب و نجوم و طب و لهو و خنیاگری و رقص و سبکی و دلیری و شعبده و نیرنجات و دانش جنگ در میان ایشان رواج دارد. مدعی صفای اندیشه و نفوذپذیری وهم و چشمبندی و آشکار کردن خیالها و آوردن باران و برف و سرما و نگاهداشتن و بردن آنها از جایی به جایی هستند. مدعی اند که تندرستی را نگاهداری می کنند و از پیر شدن جلوگیری می کنند و نیروی ذهنی بسیاری دارند و مدعی اند که مردگان نزد ایشان می آیند.

اما شرایع ایشان مختلف است، چرا که سرزمینهای ایشان فراخ و گسترده است و اقطارشان متفاوت است و اختلاف دین موجب اختلاف شرایع است. آنچه به ما رسیده این است که میزان تشخیص ایمان ایشان به آهنی است که آن را می گدازند تا به درجه نهایی گداختگی و سرخی برسد و شخص منکر را بر آن می دارند تا زبان خویش را بر آن بمالد. معتقدند که اگر دروغگوی باشد زبانش خواهد سوخت و اگر راستگوی و بر حق باشد زبانی به وی نخواهد رسید.

فرقه ای از ایشان روغن (زیت) را در دیگی آهنین می جوشانند و آهنی را در آن می افکنند، آنگاه شخص منکر را وادار می کنند که با دستش آهن را از آن میان بردارد. معتقدند که اگر وی دروغگوی باشد دستش خواهد سوخت و اگر راستگوی باشد زبانی نخواهد دید. اگر بر دزد و راهزن و کسی که فرزندان ایشان را اسیر کند دست یابند ایشان را به آتش می سوزند. بعضی به دار می کشند. طرز به دار آویختن این است که سر چوب را تیز می کنند و در مقعد او فرو می برند. ایشان مسلمانان را نجس می شمارند و از لمس کردن مسلمین و چیزی که مسلمین آن را لمس کرده باشند پرهیز می کنند. گوشت گاو را حرام می دانند و احترام گاو در نظر ایشان همانند احترام مادرانشان است. کسی که گاوی را بکشد کیفر او کشتن است و هیچ قابل بخشایش نیست. زنا را برای عزبها حلال می دانند تا باعث قطع نسل نشود و زناي محصنه را عقوبت می کنند. اگر یکی از ایشان را مسلمین اسیر کنند و از دین ایشان برگردد او را نمی کشند تا اینکه او را تزکیه کنند و تطهیر او بدین گونه است که تمام مویهای سر و بدنش را می تراشند سپس بول گاو و سرگین وی و روغن و شیر آن را گرد می آورند و به او می نوشانند سپس او را نزد گاوی می برند تا بر او سجده کند. ایشان با نزدیکان ازدواج نمی کنند، به طور مسلم. کیفر غلامبارگی در نزد ایشان کشتن است. براهمه نوشیدن شراب را حرام می دانند، همچنین ذبیحه اهل ملتشان را. هر قومی از ایشان ملت و شریعتی خاص دارد که براساس آن رفتار و زندگی می کنند.

* یاد کرد ملل و احوای ایشان

یکتا پرستانِ براهمه برآنند که خداوند عزوجل یکی از فرشتگان را در صورت بشری به نام «ناشد» به پیامبری نزد ایشان فرستاد و او دارای چهار دست بود. در يك دستش شمشیری بود و در دست دیگرش زرهی و در سومین نبردافزاری به نام شکرته که به شکل حلقه ای است و در دست چهارم او کمندی بود. او بر سیمرخ (عنقا) نشسته است و دوازده سر دارد: سر انسان و سر اسب و سر شیر و سر گاو و سر کرکس و سر فیل و سر خوک و می شمارند... می گویند ما امر شده ایم تا آتش را نیایش کنیم، همان چیزی که خداوند آن را با روشنی و بلندی بزرگ شمرده و فروغ و روشنی و نور بر او پوشانیده و سرمایه سودهای جهان قرار داده و خداوند ما را از قتل و میخوارگی بازداشته و زنا را بر ما مباح گردانیده و فرمان داده تا گاو را بپرستیم و بتی بر شکل آن بسازیم و آن را بپرستیم و فرمان داده تا از رودخانه گنگ عبور نکنیم. زیرا هر کدام از براهمه که از آن عبور کند دینی ندارد و دین برای تخمه و تبار او بس است و هر کس که از ایشان نباشد حق ندارد که بدین آیین درآید و نام این فرقه ناشدیه است.

از ایشان اند فرقه بهابوذیه که معتقدند پیامبر ایشان فرشته ای بوده است به نام بهابوذ و در صورت بشری نزد ایشان آمده و بر گاوی نشسته بوده و بر سرش تاجی از استخوان مردگان و گردن بندی از استخوان کاسه سر بر گردن داشته، در يك دست جمجمه ای داشته و در دست دیگر نیزه ای کوتاه و سه شاخه که سایه ای داشته مانند سایه های دم طاوس و او ایشان را به پرستش خداوند عزوجل فرا خوانده و فرمان داده است بتی بر شکل او بسازند و آن را پرستش کنند تا وسیله ای باشد برای ایشان در نزد او، و فرمان داده که هیچ چیز را بد نشمارند و پس نزنند، چرا که همه چیزها ساخته خداست. از ایشان اند فرقه کابالیه که معتقدند پیامبر ایشان فرشته ای بوده به نام شیب که در پیکر بشری نزد ایشان آمده با کلاهی از پشم بر سر و بر روی آن چندین طبقه جمجمه سر مردمان و ایشان را فرمان داده که بتی به شکل آلت رجولیت انسان بسازند و آن را بزرگ بدارند و نیایش کنند، چرا که آلت رجولیت مایه ادامه نسل در عالم است. از ایشان اند فرقه دامانیه و دوائیه. اینان کسانی هستند که یکتاپرست اند و به پیامبری اقرار دارند.

اما آنها که آفریدگار را اثبات می کنند و منکر پیامبران اند، چند دسته اند: از آن جمله رشتیه. و اینان اصحاب اندیشه اند. بر اثر طول فکر، حواس خود را از کار بازمی دارند و معتقدند هنگامی که خود را به سختی از همه چیز تهی کردند، فرشتگان تجلی

خواهند نمود و ایشان را تلطیف خواهند کرد و ایشان از فرشتگان استفاده خواهند برد. این گروه گوشت و شیر و هر چیزی را که در آتش رفته باشد به جز گیاه (سبزی) و میوه نمی‌خورند، از بیم اینکه اندیشه‌های ایشان گسسته و نابود شود در سراسر زندگی چشمهای خود را فرو می‌بندند و بدین‌گونه تصور می‌کنند که هر چه را بخواهند بدان می‌رسند از قبیل باران و بازگشتن کسان و فرود آمدن پرنده و استجابت دعا.

از ایشان اند فرقه مصفده (کمر بستگان) چرا که ایشان میان خود را به طرف پشت با آهن استوار می‌کنند و می‌گویند برای این است که شکم‌هایشان از غلبه فکر و بسیاری دانش شکافته نگردد.

از ایشان اند فرقه مهاکلیه و ایشان را بتی است به نام مهاکل که بر روی آن پوست فیلی افکنده شده و خون از آن می‌چکد و دو گوش آن سوراخ شده و بر سرش تاجی است از کاسه سر که هر سال به زیارت آن می‌شتابند و برای برآورده شدن نیازهای خویش نزد او می‌روند و معتقدند که وی آن نیازها را برآورده می‌کند.

از ایشان اند فرقه تهکنیه، قومی هستند که بتی دارند به شکل زنی که معتقدند وی هزار دست دارد و در هر دستی نوعی نبردافزار و برای او جشنی می‌گیرند. وقتی که خورشید در برج میزان وارد شد قربانیایی از گاو میش و شتر و گوسفند به نزد او می‌برند و بردگان و کنیزکانشان را نیز قربان می‌کنند و به عنوان قربانی در راه او، با مردم جنگ می‌کنند به حدی که افراد ضعیف در آن ایام، متواری می‌شوند، از بیم اینکه آن بت فرمان به قتل ایشان دهد.

از ایشان اند جلهکیه که پرستندگان آب‌اند و معتقدند که همراه آب فرشته‌ای است و آب اصل هر نشو و نمایی است و آب زندگی و آبادانی و پاکیزگی است.

از ایشان اند کنه‌طریه که آتش را می‌پرستند و آن لُپی است که بزرگترین عناصر است و مرده‌هاشان را نمی‌سوزانند تا آتش را پلید نسازند. گروهی از ایشان خورشید را می‌پرستند، و دسته‌ای یوز را می‌پرستند و قومی پادشاهانشان را می‌پرستند. هر کدام از ایشان را مذهب و رای و دعوایی است که در یاد کردن آن فایده‌ای برای شگفتی و عبرت گرفتن نیست. آنچه از فضا یح و نادانیها و سخافت‌رأی و کفرشان یاد کردیم بسنده است.

* یاد کرد آتش زدن پیکرها و رها کردن آنها در آتش

ایشان معتقدند که این کار، مایه آزادی و رهایی است به سوی زندگی جاودانه در

بهشت. بعضی هستند که برای پیکرها گودالی حفر می‌کنند و در آن رنگها و روغن‌ها و بویهای خوش گرد می‌آورند و بر آن آتش می‌افروزند و سپس می‌آیند و صنج و طبل در پیرامون او می‌زنند و می‌گویند خوشا به حال این کس که به همراه دود به بهشت بالا می‌رود و او با خویش می‌گوید: «این قربانی پذیرفته باد!» آنگاه به سوی خاور و باختر و شمال و جنوب سجده می‌برد و خویش را در آتش می‌افکند و می‌سوزد و رهسپار جهنم می‌شود. بعضی هستند که برای آنها سرگین گاو گرد می‌آورند و او تا میانه ساقهای پایش به درون می‌رود و آتش در آن می‌افروزند و همچنان می‌ایستد تا آتش بدو نزدیک شود و در آن بسوزد.

بعضی از ایشان تاجی از مُقل بر سر می‌گذارد و آن را برمی‌افروزد تا مغز سر و حذقه‌هایش از شدت گرما سیلان پیدا کند.

برای بعضی از ایشان صخره‌ها را می‌گذازند و او پیوسته صخره‌ها را يك يك بر شکم خویش می‌گذارد تا اینکه روده‌هایش بیرون می‌آید.

بعضی کاردی به دست می‌گیرند و رشته‌رشته از ران و ساق خویش می‌برند و در آتش می‌افکنند و دانشمندانشان همچنان بر لب آتش ایستاده‌اند و آنها را ستایش می‌کنند و آنان را تزکیه می‌کنند تا بمیرند.

بعضی هستند که گودالی در کنار رودخانه‌ای حفر می‌کنند و در آن آتش می‌افروزند و پیوسته از آتش به آب و از آب به آتش می‌گریزند تا جانشان برآید. اگر در این میان مُرد، خانواده‌اش بی تابی می‌کنند و اندوهگین می‌شوند و می‌گویند بهشت بر وی حرام شد، ولی اگر در آب یا آتش جان سپرد گواهی می‌دهند که وی اهل بهشت است.

بعضی هستند که جان خویش را به گرسنگی زحمت می‌دهند و از خوراك خودداری می‌کنند تا حواس یکی از ایشان از کار بماند و به مانند خمیر خشکیده و مَشِك فرسوده کهنه، چروکیده و منجمد گردد. بعضی هستند که سرگشته در زمین می‌گردند تا بمیرند. و ایشان را کوهی است که در پای آن بتی است و آن بت با دستی به پروردگار خویش اشارت کرده تا در برابرش قرار گرفته و دست دیگرش را بر گلوی او نهاده و در کنار او مردی است نشسته بر کرسی و یارانش بر گرد او هستند و از کتابی می‌خوانند که: «خوشا به حال آن کس که راهی را که این بت بدان اشارت می‌کند برگزیند چرا که این راه به بهشت رهنمون می‌شود و آن بت این امر را تضمین کرده است» و سپس بر زمین می‌افتند تا آنگاه که می‌میرند.

ایشان را کوهی دیگر نیز هست که در پای آن درختی است از آهن و شاخه‌هایی به مانند سیخ کباب دارد و در نزد آن، مردی است و کتابی در دست دارد و می‌خواند که:

«خوشا به حال کسی که از این کوه بالا رود و محاذی این درخت شود و سپس شکمش را بشکافد و روده‌هایش را بیرون آورد و آنها را به دندان نگاه‌دارد، آنگاه در برابر این درخت به خاک افتد تا در بهشت جاودانه گردد و پیش از آنکه به درخت برسد حورعین او را می‌ربایند». گروهی به سوی آن کوه می‌شتابند و شکم‌هایشان را می‌شکافند و روده‌هایشان را بر درخت می‌افکنند. بعضی هستند که در روز عیدشان، به رودخانه گنگ می‌آیند و خدمتگزاران و نگهبانان رودخانه آنها را دو نیمه کرده به رودخانه می‌افکنند و معتقدند که به بهشت می‌روند. بعضی هستند که خود را سنگباران می‌کنند، بعضی هستند که برهنه می‌نشینند تا پرده‌ای بیاید و گوشتشان را ببرد و بخورد. هر که به رسالت و رستخیز ایمان ندارد به ثواب و عقاب به صورت انتقال و تناسخ معتقد است.

بت پرستان استدلال می‌کنند که خدای تعالی جل جلاله در دورترین جایگاه از ادراک و دانش و احساس و وصف است. هر کس که بخواهد بدو نزدیک شود و او را تعظیم کند - هنگامی که خداوند از حواس وی به دور باشد - باید واسطه‌ای و وسیله‌ای داشته باشد و این اجرام آسمانی و زمینی، وسیله‌ها و واسطه‌هایی هستند برای پرستش او و نزدیک شدن به وی. اعراب نیز همین سخن را می‌گفتند: «و ما نمی‌پرستیم این بتها را مگر به خاطر آنکه ما را به خداوند نزدیک کنند» (۳: ۳۹) منزه است خدایی که هر پرستشگری به پرستش او می‌کوشد و در جستجوی اوست هر چند گمراه و بر خطا باشد.

در کتاب مسالك خواندم که سمنیه دو گروه‌اند. گروهی که معتقدند «بد» پیغمبری مرسل بوده و گروهی که معتقدند «بد» خداست و برای مردم در آن صورت ظاهر شده است. پناه بر خدا!

* در یادکرد اهل چین

گویند مردم چین عموماً دو خدایی هستند و از سمنیه‌اند. ایشان را فرخاراتی است که در آن بتهایی دارند و آنها را می‌پرستند. این است دینشان و آداب و اخلاقی دارند و در ترکیبات لطیف و صنایع عجیب ایشان را مهارتی است که در جای دیگر یافت نمی‌شود. از حسن ادب ایشان یکی این است که فرزند در برابر پدرش نمی‌نشیند و با او غذا نمی‌خورد و در برابر او راه نمی‌رود و او را سجده می‌کند و همچنین خردان برای بزرگان سجده می‌کنند، به عنوان تعظیم ایشان.

اما ادیان ایشان: ایشان آفتاب و ماه و ستارگان و آتش و هر چیز را که نیکو تشخیص می‌دهند، سجده می‌کنند و در برابر آن به زمین می‌افتند. هر طفل که به دنیا

می‌آید، در دم، مولد او را می‌نویسند و به طالعش نظر می‌کنند و درباره‌ او حکم می‌کنند. در کشور چین هیچ نرینه‌ای نیست مگر آنکه شمار آنها در دیوان پادشاه ضبط است چرا که وی از ایشان جزیه می‌گیرد.

هر کس از ایشان بمیرد او را تا آخر سال و ماهی که در آن متولد شده نگاه می‌دارند و دارویی بر وی می‌زنند که فاسد نشود.

هر کس که بیش از سیصد فلس - که قیمت آن ده درهم است - دزدی کند کشته می‌شود.

هر کس که از جانب پادشاه سزای تأدیب یا قتل یا شکنجه شناخته شود با او کاری ندارند تا اینکه نوشته‌ای به خط خود بیاورد و به زبان خود بخواند و در حضور بزرگان و شایستگان اقرار کند که من گناهی چنین و چنان کرده‌ام و مستحق زدن یا شکنجه یا کشتن هستم. آنگاه فرمان در حق وی جاری می‌شود. معتقدند که گواه و سوگند بیهوده است، چرا که انسان را اگر چیزی بدهند به دروغ گواهی خواهد داد.

در آیین ایشان هرگاه کسی وام داشته باشد هر کدام از دو طرف به یکدیگر نوشته‌ای می‌دهند که در آن نوشته علامت هر کدام هست. صاحب وام در آن نوشته می‌نویسد: «مرا بر فلان این قدر... است» و شخص دیگر می‌نویسد: «فلان را بر من این قدر... است مگر قدر...» آنگاه، اگر اختلافی حاصل آمد و یکی بر سر انکار شد هر دو خط را می‌آورند تا حقیقت آشکار شود.

هر کس در سرزمینی متولد شود و از آنجا انتقال یابد و در جای دیگر بمیرد، به سرزمین زادگاهش نقل کرده خواهد شد و در آنجا به خاک سپرده می‌شود.

هر بیگانه‌ای که با زنی از ایشان ازدواج کند و دخترکی متولد شود و بعد بخواهد از آنجا برود فرزند را به او می‌دهند و مادر را نگاه می‌دارند. می‌گویند آنچه کاشته‌ای از آن توست و اصل از ماست. برای طبقات فرودین مردم و ناتوانان، زنا را جایز می‌دانند. هر کس از اهل شرف و فرادستان زنا کند، او را می‌کشند و به‌طور عمومی شکنجه گناهها کشتن است.

بیشترین زراعت ایشان دور از آب است و دیم کاری.

گویند وقتی باران نمی‌بارد و نرخها بالا می‌رود، پادشاه سمنیه و پاسداران بتها را گرد می‌آورد و ایشان را تهدید به قتل می‌کند اگر باران نیارد. و ایشان همچنان در زندان به‌زنجیر می‌مانند تا باران بیارد.

گویند در قصر پادشاه کوسهایی هست که چون خورشید غروب کرد يك بار می‌زنند و در شهر هیچ کس باقی نمی‌ماند. هر کس شنید به‌خانه‌اش می‌گریزد و درها را

می‌بندند. لشکریان و عسس در کوچه‌ها و راه‌ها روانه می‌شوند تا آنگاه که صبح برسد و هر کس را که بیرون خانه‌اش بیابند گردنش را می‌زنند و با خون خودش بر پشتش می‌نویسند: «این است سزای آن کس که از فرمان پادشاه سر باز زند.»

* در یاد کرد آنچه از ادیان ترك حکایت شده

ایشان در شمال چین و مغرب آن هستند، معتقدند که بعضی از ایشان را کتابی هست و بعضی از ایشان پیر و کتاب‌تبتیان اند، چرا که مجاور ایشان اند و بعضی از ایشان پیر و کتاب‌سُغدیان اند. گویند در تغزغ بعضی از نصاری و سمنیه نیز هستند. ایشان کشتن اسیران و سختگیری و تاخت آوردن بر مجروحان را روا نمی‌دارند. اگر در جنگ مجروحی بیابند او را درمان می‌کنند و نزد خانواده‌اش و به خانه‌اش می‌فرستند. می‌گویند خرخیزیان مردگان‌شان را آتش می‌زنند و برآند که آتش هم پیکر و هم پستی او را تطهیر می‌کند و ایشان بت پرست اند. بعضی از ایشان آفتاب پرست اند و بعضی آسمان پرست اند. بعضی هستند که با شخص مرده، بندگان و خدمتکارانش را نیز زنده بر «تل» به خاک می‌سپارند تا بمیرند و بر روی او چهارپایان را می‌کشند و «تل» در زبان ایشان به معنی گور است. گویند بعضی از ایشان معتقدند که برف و باد و سرما در فرمان ایشان است و بیشتر فرمانهای ایشان بر شانه گوسفند است. و خدای به داند.

* در یاد کرد ادیان حرّانیان

احمد بن طیب گوید که ایشان معتقدند خداوند، علت جهان است و هیچ يك از معلولات او را نرسد که به وصف وی بپردازد.

تمام اهل تمیز مکلف اند که به پروردگاری او اقرار کنند و او پیامبران را برای تثبیت حجت خویش برانگیخته و هر که را اطاعت کند وعده نعيم جاودانه داده و هر که را عصیان ورزد، به اندازه استحقاقش وعده عذاب داده است. و گوید که ایشان در کار خود به جستجوی حکمت اند و هر چه را که با فطرت سازگار نباشد به دور می‌افکنند و ملتزم فضایل اند و از رذایل می‌پرهیزند.

نمازهای ایشان سه نماز است: نخستین، به هنگام طلوع خورشید و دومین، به هنگام زوال آن و سومی به هنگام غروب آن است و قبله‌ای ساخته‌اند بدین گونه که قطب شمال را در «نقره قفا» قرار می‌دهند. گویند که ایشان هر روز برای ستاره‌ای که صاحب

آن روز است نماز می‌گذارند. روز شنبه برای زحل و یکشنبه برای خورشید و دوشنبه برای ماه و سه‌شنبه برای مریخ و چهارشنبه برای عطارد و پنجشنبه برای مشتری و جمعه برای زهره. و می‌گویند که ایشان را نمازی نیست مگر به پشت. حرّانیان روزه می‌گیرند و اعیادی دارند و قربانیهایی می‌کنند. گوشت می‌خورند و استخوان و گوشت کلیه‌ها را در آتش می‌افکنند. از جنابت و مس میت و از چیزهای پلید غسل می‌کنند و از زنان حایض، دوری می‌کنند. آنچه را که ذبح نشده باشد نمی‌خورند و خوردن گوشت خوک و ماهی و باقلی و سیر را نهی می‌کنند. شتر را بزرگ می‌دارند، چندان که گویند هر کس زیر مهار شتری راه برود در آن روز حاجتش برآورده نخواهد شد.

از هر کس که بیماری داشته باشد مثل جذام و پستی دوری می‌کنند. بدون حضور ولی و بی شاهد ازدواج نمی‌کنند. یا اشخاص نزدیک ازدواج نمی‌کنند و طلاق بدون دلیل را جایز نمی‌دانند، آن هم دلیلی که آشکار باشد و از گناهی ظاهر و آشکارا. زنی که طلاق داده شود قابل رجوع نیست و با زن همبستر نمی‌شوند مگر برای تولید فرزند. در نظر ایشان زن و مرد در واجبات مساوی هستند و برآند که ثواب و عقاب به ارواح می‌رسد. در نظر ایشان این کار به تأخیر نمی‌افتد بلکه روح بدانچه باید برسد، می‌رسد. یکی از جزای ارواح به هنگام ترك نفسها استعمال بدن است.

معتقدند که پیغمبر کسی است که از آفات جسمی و زشتیهای روانی به دور باشد و در نیکیها کامل باشد و در طلب باران و دفع آفات مستجاب الدعوه باشد و مذهب او آیینی باشد که جهان را بدان اصلاح کند و آبادانی را فزونی بخشد. ایشان نامه‌های پیامبرانی را که مردمان را به راه خداوند فراخوانده‌اند، از شماره بیرون می‌دانند.

گویند که ایشان در علوم همان سخنانی را که ارسطاطالیس در کتابهای خویش آورده و در کتب پیشوای ایشان آمده است، می‌گویند و با آن مخالفت نمی‌ورزند و این مذهب فلاسفه قدیم یونان است.

* در یاد کرد ادیان تنویه [دوگانه پرستان]

ایشان چند دسته‌اند. از جمله، منانیه و دیصانیه و ماهانیه و سمنیه و مرقوتیه و

← (۱) نقره قفا: چاهک پس گردن انسان در منتهای موی سر (تحفة العراقرین، خاقانی، به نقل از فرهنگ فارسی، دکتر معین):

وان سوختگی به دستهایشان نقره شد نقره قفاشان

کبانئون و صابئون و بسیاری از برهمنان و مجوس و هر کس که به دو خدا یا بیشتر قایل شده باشد یا ذات قدیمی دیگر یا خداوند معتقد باشد این نام شاملش می‌شود، همچنین اند آنها که به «جئه» و «جوهر» و «فضا» عقیده دارند. بعضیشان معتقدند که اصل روشنی و تاریکی است و بعد اختلاف دارند در اینکه آیا این هر دو زنده‌اند و تمیز می‌دهند یا نه؟ بعضی دیگر می‌گویند روشنی زنده است و آگاه و تاریکی نادان است و پوشیده و نهانی. این عقیده صابئان است. مرقیون گویند که سه چیز قدیم است: روشنی و تاریکی و سومینی که میانگین ایشان است و از این و آن آفریده می‌شود، و از جنس آن دو نیست و اگر آن نبود از طبیعت این دو، جز گریز حاصل نمی‌شد.

منانیه معتقدند که روشنی آفریدگار نیکی است و تاریکی آفریدگار شر و زشتی. و اصحاب طبایع، به چهار طبع معتقدند و بسیاری از فلاسفه به پنجینی نیز عقیده دارند که مخالف آن طبایع است. بعضی از ایشان «خدا» و «طینت» و «عدم» و «صورت» و «زمان» و «مکان» و «عرض» را قدیم می‌دانند.

و از این میان «مُعْطَلَه» قایل به قدم^۱ عالم در اجسام و اعراض آن هستند. و بعضی شك کرده‌اند و دانسته نیست که ایشان چه می‌گویند. و تمام این مذاهب با مذاهب اهل توحید مخالف است و در این خصوص آنچه در فصل دوم، در رد ایشان یاد کردیم، بسنده است. و خدای توفیق‌بخش و مددکار است.

* در یادکرد بت‌پرستان

در روایات مسلمانان آمده که نخستین بار به روزگار نوح بود که مردم به بت‌پرستی گراییدند، چنان که خدای تعالی یاد کرده است: «و گفتند رها مکنید خدایانتان را و رها مکنید وُد و سُواع و یغوث و یَعُوق و نَسْر را» (۲۳: ۷۱) از محمدبن کعب قرظی روایت شده است که گفت اینان مردمی درستکار بودند از فرزندان آدم^(ع) و هر گاه یکی از ایشان می‌مرد برادرانش بر وی به زارزار می‌گریستند و اندوهشان بسیار بود. یک بار شیطان به نزد ایشان آمد و گفت: می‌خواهید که تصویر برادرانتان را بسازم تا نگاه بر آنها مایه آرامش خاطر شما شود و با آن انس بگیرید؟ و این کار را کرد. قرن‌ها گذشت و نزد فرزندان و اعقاب ایشان آمد و گفت: پدرانان اینها را می‌پرستیدند. و ایشان هم آنها را به عنوان خدایان برگزیدند. آنگاه که خداوند در روزگار نوح زمین را غرق کرد، مردمان آن بتها را

(۱) در متن عدم بود که به قرینه خارجی و عبارت قبل تصحیح شد.

بیرون آوردند و قریش آنها را نصب کردند و به عبادتشان پرداختند. چنین است روایت، و خدای بهتر داند. سپس مردم همچنان به عبادت بتها پرداختند. بعضی آنها را در برابر خداوند وسیله قرار می‌دادند و بعضی نیز از راه همانندی آنها با بهترین صورتهای آنها را خوش یافتند. بعضی به تقلید آنها را پرستیدند. تا آنجا که دسته‌ای آتش را و بعضی خورشید را و جمعی آب را و بعضی درخت را و قومی کرکس را و قومی یوزرا و مردمی بشر را و مردمی فرشتگان را و قومی ستارگان را و مردمی سنگها را پرستیدند. بر روی هم همگی جز مسلمانان و دسته‌ای از یهود، علاوه بر خدا، چیزهایی را می‌پرستند.

* در یادکرد مذاهب مجوس و شرایع ایشان

بدان که ایشان دسته‌هایی هستند از جمله لغریه^۱ و بهافریدی^۲ و خرمیه و هیچ قومی به اندازه ایشان سبکسر و اهل تخلیط نیستند. بعضی از ایشان قایل به دو خدایند مانند منانیه و بعضی به سه معتقدند مانند مرقویه. بعضی از ایشان آتش و خورشید و ماه و ستارگان را می‌پرستند و معتقدند که خدای قدیم جاودانه است و او اهرمن را آفرید که در نظر ایشان به منزله ابلیس است و اهرمن با وی به دشمنی برخاست و ستیزه آغاز کرد. گروهی دیگر برآند که آفریدگار اندیشه بد کرد و این شریر خبیث و ضد او، بی‌اراده وی حادث شد.

و از ایشان اند زردشتیه که به پیامبری زردشت و سه پیغمبر از پس وی اقرار دارند و کتاب او را که ابسطا نام دارد می‌خوانند و آتش را برای نزدیکی به خدا بزرگداشت می‌کنند چرا که آتش بزرگترین اسطقسهاست؛ و بعضی معتقدند که آتش فروغ خداوند است و بعضی معتقدند که آتش بعضی از وجود خداوند است. مردار و هر چیزی را که از درون انسان بیرون آمده باشد، از هر منفذی که باشد، حرام می‌شمارند و از این روی است که به گاه طعام خوردن زمزمه می‌کنند و سه نماز می‌خوانند که با خورشید، در گردش است: یکی به هنگام طلوع و دومی در نصف النهار هر کدام به طول و عرض^۲ و کسی را که آن نماز را اعلام کند بزرگ می‌شمارند و معتقدند که ایشان هرگاه اراده شادی کنند بر اندوه و جنگ ابلیس افزوده می‌شود. ایشان خوردن و آشامیدن در ظرفهای چوبی و سفالی را حرام می‌دانند، چرا که اینها نجاست پذیرند. آنگاه که بعد از طعام دستهایشان

(۱) لغریه (؟) در متن بدون نقطه است.

(۲) عبارت افتادگی دارد.

را می‌شویند آب به دهانشان نمی‌کنند، چرا که این کار خوارش کردن آب است و لبهاشان را شستشو می‌دهند. ازدواج با خواهران و دختران را حلال می‌دانند و در برابر مخالفان، به رفتار آدم^(۱) استدلال می‌کنند. از حیوانات، آنچه را که مسلمانان می‌خورند آنها نیز می‌خورند و آنچه را که ابلیس آفریده است نمی‌خورند. ایشان نوروز و مهرگان و ایام فروردگان را بزرگ می‌شمارند و معتقدند که در این ایام ارواح مردگان به منازلشان بازمی‌گردند و در این ایام، خانه‌ها را پاکیزه می‌کنند و فرشها را می‌گسترند و طعامهایی می‌سازند و برآند که ارواح مردگان را از بوی و همچنین روشنایی آنها بهره‌ای است. چون یکی از ایشان را مرگ دررسد، سگی را به نزدیک آن کس می‌برند و چنین می‌پندارند که شیطان به هنگام جدا شدن روان از پیکر او حاضر می‌شود و به پیکر او می‌آمیزد، همچون سایه درخت که بر دیوار می‌افتد، و چون سگ بدو روی کند، می‌گریزد و آن مرده را رها می‌کند. در نزد ایشان روا نیست که مرده را به آب و آتش نزدیک کنند و هر که آن را مس کند باید غسل کند، چرا که مرده با رفتن روانش نجس می‌شود.

در هر شبانه روز یک بار طهارت بر ایشان واجب است و آن عبارت است از شستن دست و صورت با چیزهایی که از درختها یا از گاو بیرون می‌آید و سپس با آب پاکیزه شستشو می‌کنند و ایشان غسل جنابت ندارند. ختنه و زکات در تمام اموال بر ایشان واجب است. بدین گونه که یک سوم آن را برای تهیدستان و ناتوانان آیین خود یا غیر آنها خارج کنند یا به مصرف تعمیر پلها و لایروبی رودخانه‌ها و آبادی زمین به کار برند.

ایشان با هر تعدادی از زنان که بخواهند و هر گونه که بخواهند، ازدواج می‌کنند و طلاق در نزد ایشان جز به علت سه کار واقع نمی‌شود: زنا و جادوگری، و رها کردن آیین. مستی و زنا و دزدی بر ایشان حرام است و شکنجه شخص زناکار این است که سیصد چوب زده شود یا سیصد استار^(۲) نقره از وی بگیرند. هر کس دزدی کند و سه شخص عادل بر وی گواهی دهند و اقرار کند، در بینی و گوش وی برش و نشانه‌ای ایجاد می‌کنند و این کار را «درویش»^(۳) می‌خوانند و غرامت همانند چیزی را که دزدیده باید بپردازد و اگر برگشت و دیگر بار دزدی کرد به دو گواه عادل در حق وی بسنده می‌شود و آن نشانه به جای یک گواه به حساب می‌آید و در گوش و بینی او برشی دیگر ایجاد می‌شود و غرامتی، همانند آنچه را که دزدیده، از وی می‌ستانند و اگر برای بار سوم دزدی کرد به یک گواه بسنده می‌شود و در جای دیگر گوش و بینی او برشی ایجاد می‌شود و قیمت

(۱) هر استاری چهار منقال است.

(۲) يك: به صفحه ۸۸، مقدمه مترجم.

آنچه را که دزدیده بازمی‌ستانند. اگر برای بار چهارم دزدی کرد دیگر گواهی نمی‌آورند و هر چه را که خصم دعوی کند از او می‌گیرند.

هر کس راهزنی کند چهار برابر قیمت آنچه گرفته از وی می‌ستانند و کشته می‌شود. هر يك از والیان که بر پادشاه شورش کند، بار نخست شکنجه او این است که دو دستش را از میچ می‌برند و بار دوم از ذراع و بار سوم از شانه و بار چهارم گردنش را می‌زنند. اگر در شورش خویش به دستش جنایتی نکرده باشد و فقط به زبان، روبه‌رو، سخنی گفته باشد چشمانش را بیرون می‌آورند، و اگر کوششی کرده باشد پاهایش را می‌برند. احکام ایشان در ارث شگفت‌آور است. اگر مردی بمیرد و زنی و دو پسر و يك دختر به جای گذارد، زن اگر خواست مهرش را برمی‌دارد و بر ورثه شوهر است که او را نگاهداری کنند و هزینه زندگانی او را تا هنگامی که زنده است بپردازند و اگر این زن از آن مرد فرزندی نداشته باشد هم مال و هم زن هر دو نگاهداری می‌شود تا زن ازدواج کند و آنگاه که ازدواج کرد، دیگر نفقه او پرداخته نمی‌شود.

اگر مردی بمیرد و پدری و برادری به جای نهد، مال به پدر داده می‌شود به شرط اینکه با زنی ازدواج کند و فرزندی به نام شخص متوفی بیاورد تا مال از آن فرزند باشد. همچنین برادر جز بر این آیین ارثی نمی‌برد.

همچنین است هنگامی که شخص مرده دو خواهر داشته باشد، مال به خواهر بزرگتر داده می‌شود تا ازدواج کند و فرزندی بیاورد و نام شخص متوفی را بر آن گذارند و مال بدان فرزند داده می‌شود. اگر خواهر بزرگتر شوهر داشته باشد، مال به خواهر کوچک پرداخته می‌شود، به همین شرط. اگر هر دو شوهر داشته باشند مال به کسی داده می‌شود که تضمین کند فرزندی به وجود آورد و نام شخص درگذشته را بر آن نهد و مال از آن زن خواهد بود، تا به فرزندش داده شود. بر روی هم باید گفت اگر شخص در گذشته فرزندی داشت از آن فرزند اوست اگر نه از آن کسی است که این شرط را بپذیرد.

* در یادکرد مذاهب خرمیه

ایشان فرقه‌ها و اصنافی هستند، جز اینکه همگان یکرای و همعقیده‌اند بر قول به رجعت. و ایشان به تغییر نام و تبدیل جسم عقیده دارند. معتقدند که تمام پیامبران، با همه اختلافی که در ادیان و شرایعشان هست، همه يك روان و يك جان را احراز کرده‌اند. معتقدند که وحی هیچ‌گاه بریده نمی‌شود و هر صاحب دینی در نظر ایشان بر حق است

و مُصیب، در صورتی که با امید ثواب و بیم عقاب باشد. و روا نمی‌دارند که از چنین شخصی بدگویی کنند و به ناپسند بر وی تخطی کنند تا هنگامی که قصد آزار ملت ایشان و نابود کردن کیش ایشان را نداشته باشد. ایشان از خونریزی همواره پرهیز دارند جز آنگاه که سرکشی آغاز شود. و ایشان ابومسلم را سخت بزرگ می‌شمارند و ابوجعفر را بر قتل وی لعن می‌کنند و برای مهدی بن فیروز دعای بسیار می‌کنند، چرا که وی از نژاد فاطمه دختر ابومسلم بوده و ایشان را امامانی است که در احکام خود بدیشان رجوع می‌کنند و پیامبرانی دارند که در میان ایشان در گردش اند و خرمیه آنان را «فریشتگان» می‌خوانند و هیچ چیز را به مانند شراب و نوشابه‌ها متبرک نمی‌دانند.

نهاد دین ایشان عقیده به روشنی و تاریکی است و هر که را از ایشان در سرزمینشان، ماسبذان و مهرجان قنق، دیدیم همگان در نهایت مراعات پاکیزگی و یاکی بودند و با مردم به مهربانی و نیکی برخورد می‌کردند. بعضی را دیدیم که در مورد زنان به اباحه معتقد بودند، البته در صورتی که زن خود رضایت داشته باشد. ایشان هر چیزی را که مایه لذت نفس و کشش طبع باشد، در صورتی که مایه زیان کسی نشود، مباح می‌دانند.

* در یادکرد شرایع اهل جاهلیت

در میان ایشان از هر ملت و آیینی بوده‌اند. در میان قریش، زندقه و تعطیل رواج داشت و در تمیم آیین مزدکی و مجوسیت و در غسان یهودیت و نصرانیت و در میان دیگرانشان شرك و بت پرستی رایج بود و بنوحنیفه خدایی از حیس^۱ داشتند و روزگار درازی او را پرستش کردند سپس در قحط سالی که روی داد آن را خوردند و یکی از ایشان گفت:

حنیفه خوردند خدای خود را / به روزگار گرسنگی و سختی / و حذر نکردند
از پروردگارشان / سرانجام و عاقبت بد را.

و دیگری گفت:

حنیفه پروردگار خود را خوردند / از گرسنگی دیرین و تهیدستی^۲.
در میان مشرکین ایشان بازمانده‌ای از آیین اسماعیل بود از قبیل ازدواج و

(۱) غذایی مرکب از خرما و روغن و سویق.

(۲) رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۲۱۰.

خخته کردن و مناسک [حج] و بزرگداشت ماههای حرام و جز اینها. قریش امر حمس^۱ را آشکار کردند و ایشان از حرم خارج نمی‌شدند و با مردم در عرفات نمی‌ایستادند و می‌گفتند ما خاندان خداییم، از حرم وی بیرون نمی‌رویم. هرگاه مردی غریب به مکه وارد می‌شد در جامه‌ای که با آن گناهی کرده بود، به طواف نمی‌پرداخت. اگر از جامه‌های احرام حمس پیدا می‌کرد، در این جامه به طواف می‌پرداخت و اگر نمی‌یافت، مرد، در روز عریان طواف می‌کرد و زن در شب برهنه. قبایل حمس در موسم حج روغن آب نمی‌کردند و پینو (کشک) نمی‌ساختند و گوشت نمی‌خوردند، و از در به درون خانه‌ها نمی‌رفتند. می‌گفتند روا نیست که میان ما و آسمان فاصله‌ای حاصل شود. و از زنان همانهایی را که خداوند در قرآن حرام کرد ایشان نیز حرام می‌دانستند مگر زن پدر را که خداوند آیه نازل فرمود:

«و به زنی مگیرید زنانی را که پدرانتان گرفته‌اند مگر آنچه در گذشته بوده است» (۴: ۲۶). و به بحیره و سائبه و وصیله و حام^۲ عقیده داشتند و به ازلام استقسام^۳ می‌کردند و قربانی می‌کردند و کارهایی دیگر که در داستانها و اشعار ایشان یاد شده و خداوند با احکام اسلام بیشتر آنها را باطل کرد. ایشان معتقد بودند که روح مرده از گور او بیرون می‌آید و به گونه بومی کوچک درمی‌آید و می‌گوید: «مرا آب دهید، آب دهید» و از همین جاست که ذوالاصبع گفته است:

ای عمرو! اگر از بدگویی و دشنام من دست برداری / چندان تو را خواهم زد که
بوم کوچک بگوید: مرا آب دهید.

و بعضی از ایشان به رستاخیز پس از مرگ عقیده داشته‌اند و معتقد بودند که هر کس شترش را روی گورش بکشند در روز رستاخیز بر پشت آن شتر حشر خواهد شد و حریته در این باره گوید:

(۱) حمس: قبایلی از عرب که در امر دین خود بسیار سختگیر بودند و عبارت بودند از قریش و کنانه و وابستگان ایشان، رجوع شود به معجم قبایل العرب، عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۳۰۰.
(۲) رسم عرب در جاهلیت این بود که شتر چون پنج شکم می‌زاد و آخرین آنها نر بود، گوش آن را می‌شکافتند (بهر) و آن را «بحیره» می‌خواندند و سوار شدن بر آن شتر روا نبود. و اگر کسی در سفر یا بیماری نذر می‌کرد که شترش «سائبه» باشد دیگر بر آن سوار نمی‌شد. و چون شتری دو بچه می‌زاد یکی نر و یکی ماده، دیگر از کشتن آن نر برای قربانی خدایان خود استفاده نمی‌کردند (وصیله). رجوع شود به تفسیر کشاف، زمخشری، چاپ قاهره ۱۹۵۳، ج ۱، ص ۵۳۴.

(۳) استقسام، نوعی تفال بود که با سه تیر (ازلام) انجام می‌شد. بر یکی از تیرها نوشته بود: «پروردگار مرا فرمان داده است.» و بر دیگری عکس آن (نهی) نوشته بود و بر سومی چیزی نوشته نشده بود. هر کدام از این تیرها (ازلام) که از کیسه بیرون می‌آمد بر طبق آن عمل می‌شد.

و پدرت را بر پشت شتری شایسته سوار کن / و دیگران را نگاه دار، چرا که او نزدیکتر است.

* در یادکردِ شرایعِ یهود

ایشان چند دسته‌اند. از جمله، عانانیه و اشمعییه و جالوتیه و فیومیّه و سامریّه و عُکبریّه و اصبهانیه و عراقیه و مغاربه و شرستانیّه و فلسطینیّه و مالکیّه و ربانیّه^۱. اما عانان، معتقد به توحید و عدل و نفی تشبیه است و اشمعت برخلاف او عقیده دارد. و اکثریت یهود بر راه این دو مردند.

اما دیگر مخالفان در هر چیز پس از چیز دیگر خلاف دارند و «رأس جالوت» علاوه بر اینکه مانند اشمعت معتقد به تشبیه است، نوع تشبیه را تعیین کرده و گوید که پروردگار او با موی سیاه و سپید است و دلیل وی این است که گوید در سفر دانیال دیدم که قدیمترین پدران بر کرسی نشسته موی سر و ریش او سپید است و فرشتگان در پیرامون اوی‌اند و ایشان را جالوتیه می‌نامند. اما فیومیّه پیشوای ایشان ابوسعید فیومی است و ایشان تورات را به حروف مقطعه تفسیر می‌کنند، چنان که باطنیه در اسلام.

اما سامریّه، ایشان بسیاری از شرایع یهود را منکرند و پیغمبری کسانی را که پس از یوشع بن نون بوده‌اند، از قبیل داود و سلیمان و زکریا و یحیی و جز ایشان، منکرند. معتقدند که نام این گروه در تورات نیامده است.

اما عُکبریّه پیروان ابوموسی بغدادی عُکبری‌اند که در مورد «سبت» و تفسیر تورات با ایشان مخالفند.

اما اصبهانیه، ایشان پیروان ابو عیسی اصبهانی‌اند و او ادعای نبوت کرده و ادعا کرده که وی به معراج به آسمان رفته و پروردگار بر سرش دست کشیده و مدعی است که محمد را در آسمان دیده و محمد به وی ایمان آورده و یهود اصبهان معتقدند که دجال از ایشان و از ناحیه ایشان خروج خواهد کرد.

اما عراقیان، با خراسانیان بر سر اوقات اعیاد و مدت ایام آن اختلاف دارند.

اما مغاربه، ایشان سفر رفتن و دیگ پختن را در «سبت» (شنبه) روا می‌دارند.

اما شرستانیّه، ایشان پیروان شرستان‌اند. وی معتقد بوده است که هشتاد بسوقه

(۱) رجوع شود به ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۰۳ و کتاب الانوار و المراقب، چاپ نیویورک،

۱۹۳۶، ج ۱، ص ۱۰ به بعد.

از تورات از میان رفته، و معنی بسوقه آیه است. وی مدعی است که باطن تورات تأویلی دارد مخالف ظاهر آن.

اما یهود فلسطین، ایشان معتقدند که عزیر فرزند خداست، از طریق تکریم و رحمت، همان‌طور که ابراهیم را خلیل خدا می‌خوانند.

بسیاری از یهود منکر این سخن‌اند و واجب است که تمام مذاهب آنها را بدانی تا حقیقت آشکارا شود و به هر فرقه‌ای آنچه را عقیده دارند و آیین ایشان است نسبت دهی.

اما مالکیه، ایشان معتقدند که خداوند روز قیامت تنها مردگانی را زنده می‌کند که حُجَّتِ انبیا و کتب آسمانی را شنیده باشند و این مالک شاگرد عانان بود.

اما ربانیّه، ایشان معتقدند که اگر حیاض جامه‌ای از جامه‌های به هم پیوسته را دست بزنند باید تمام جامه‌ها را شستشو دهند.

عراقیه آغاز ماههای خود را با هلال تعیین می‌کنند برخلاف دیگران که آغاز ماه‌هاشان به شمار و حساب است.

* در یادکردِ احکامِ ایشان

باید ایشان تنها به خدا ایمان داشته باشند و به پیامبرش موسی و به تورات و آنچه در آن است و ناگزیرند از آموختن و تحقیق در آیات دهگانه. اما وضو و غسل ایشان به مانند طهارتِ مسلمین است، جز اینکه مسح سردر آن نیست و از پای چپ آغاز می‌کنند و در یک چیز آن اختلاف کرده‌اند: عانان می‌گوید قبل از وضو استنجا باید کرد، چرا که انسان تا پلیدی را برطرف نکند پاک نمی‌شود و اشمعت می‌گوید بعد از وضو می‌توان استنجا کرد، چرا که جایز است بعد از استنجا صورتش را بشوید.

ایشان به آبی که رنگ و مزه و بوی آن تغییر کرده باشد وضو نمی‌کنند و در آگیری که کمتر از ده ذراع در ده ذراع باشد طهارت را جایز نمی‌دانند و در نظر ایشان خوابِ نشسته باعث بطلان وضو نیست تا وقتی که شخص پهلو بر زمین نهاده باشد.

هر کس در ضمن نماز دچار خون دماغ یا قی شود یا بادی از وی بجهد می‌رود و وضو می‌گیرد و نماز خود را ادامه می‌دهد.

برای مرد به هنگام نماز دست کم سه جامه به کار است: پیرهنی و شلواری و ملانه‌ای^۱ که آن را بر خویش پیچد. اگر ملانه‌ای نیافت نشسته نماز می‌خواند و اگر پیرهن

(۱) جامه‌ای که رانها را بپوشاند.

و شلوار نیافت در دلش نمازی می خواند و برای زن به هنگام نماز دست کم چهار جامه به کار است. و در هر شبانه روز، برایشان سه نماز فرض است یکی هنگام صبح و دومی بعد از زوال تا هنگام غروب خورشید، و سومی تا هنگام تاریکی و ثلثی از شب گذشته. در پایان هر نماز سجده ای طولانی می کنند و در روزهای شنبه و اعیاد، علاوه بر نمازهای همیشگی پنج نماز بر نمازها افزوده می شود.

ایشان را پنج عید است: عید فطر که روز پانزدهم نisan است و آن هفت روز است که در آن فطیر می خورند و خانه هاشان را از نان خمیر تنظیف می کنند، چرا که این روزها روزهایی است که خداوند بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بخشید و او را در یم افکند و ایشان از دریا بیرون آمدند و به خوردن گوشت و خمیر فطیر پرداختند.

عید اسایع بعد از عید فطر در هفت هفته است و این روزی است که خداوند در طور سینا با بنی اسرائیل سخن گفته است.

عید آغاز ماه (رأس الشهر) در نخستین روز از ماه تشرین است. معتقدند که این روز روزی است که برای اسحاق فدا آورده شد و آن را عید «راش هشنا» یعنی عید آغاز ماه می نامند و عید «صوماربا» که به معنی روزه بزرگ است. معتقدند خدای عزوجل تمام گناههای ایشان را در آن روز می بخشد، مگر سه گناه را که عبارتند از: زنا، محصنه، و ستم مرد بر برادرش، و انکار پروردگاری خدا.

عید مظلی (سایبان) که در آن هفت روز از سایه شاخه های آس و بیدن سایبان می گیرند. بعضیشان معتقدند که در این روزها بنی اسرائیل به بیابان بی آب و علفی رسیدند و از درخت سایبان گرفتند.

و برایشان در هر سال سه بار حج گزاردن واجب بود، آنگاه که معبد آبادان باشد و مذبح بر جای.

اما روزه، برایشان روزه چهار روز واجب است. روز هفده تموز از غروب خورشید تا غروب خورشید و معتقدند که در این روز بود که بخت نصر حصارهای اورشلیم، یعنی بیت المقدس را، شکست و داخل شد. روزه دوم، در روز دهم آب است و روزه سوم، در روز دهم کانون اول و چهارم در روز سیزدهم آذار است.

امر حیض و زن حیض در نزد ایشان سخت است و باید که از زنان کناره بگیرند و جامه زن حیض و ظرف او و هر چه بدان دست زده باشد نجس است و باید که شسته شود و اگر زن حیض به گوشت قربانی دست بزند باید آن را بسوزانند.

کسی که زن حیض را مس کند نجس است و نانی که زن حیض بپزد یا غذایی را که طبخ کند و هر چه را که شستشو دهد همه آنها نجس است، بر پاکیزگان حرام است

و بر حیضان حلال است.

هر کس مرده ای را بشوید باید هفت روز غسل کند و در آن هفت روز نماز نخواند.

ایشان مردگان را می شویند اما بر آنها نماز نمی گذارند.

زکات برایشان واجب است و باید که ده يك اموالشان را هر چه که باشد - از گاو و گوسفند و شتر و درهم و دینار - بیرون کنند و در پایینتر از شماره صد - خواه عددی و خواه وزنی - ده يك آن واجب نیست، زیرا از چیزی که ده يك ده يك خارج نشود ده يك در آن واجب نیست. هر چیز يك بار ده يك آن را خارج کرده باشند دیگر بار ده يك آن اعاده نخواهد شد.

اما ازدواج ایشان، جز با حضور ولی و خطبه و سه گواه و دوست درهم کابین برای دوشیزه و صد درهم کابین برای بیوه، امکان ندارد. و کمتر از آن جایز نیست.

به هنگام برگزاری عقد ازدواج، جامی از شراب و دستچه ای از ریحان فراهم می شود و امام آن جام را به دست می گیرد و آن را متبرک می سازد و خطبه ازدواج را می خواند، سپس آن را به داماد می دهد و می گوید: «فلا نه را با این سیم یا بدین زر - که انگشتری است در دستش - و بدین جام شراب به کابین فلان قدر درهم به ازدواج تو در آوردم». و از آن جام جرعه ای می نوشد سپس به طرف منزل عروس می روند و او را امر می کنند که انگشتری و ریحان و جام را از دست داماد بگیرد و آنگاه که گرفت و جرعه ای از آن جام نوشید، پیمان ازدواج بسته شده است.

اولیای زن، دوشیزه بودن وی را تضمین می کنند و به هنگام زفاف پدر دختر زنی و مردی را بر در خانه ای که مرد با زن در آن همبستر می شود، می گمارد و در آن خانه جامه هایی سپید می گسترند و هنگامی که شوهر آن جامه سپید را دید و دید که ایشان می نگرند، با وی هماغوش می شود و اگر دوشیزه نبود، سنگسار می شود.

در میان ایشان همخوابگی با کنیزکان روانیست مگر اینکه آنها را آزاد کنند و به ازدواج در آورند. هر کس با زنی همبستر شود آن زن آزاد می گردد و هر بنده ای که برای خواجه خویش سالیانی معین کار کند آزاد می شود. هر کس از یهود که نیازمند شود جایز است که فرزندانش را بفروشد در صورتی که خردسال باشند و غیر مُدرک. چنین اند ایشان در شریعت بنی اسرائیل.

اما طلاق و خلع ایشان، این کار را روا نمی دانند مگر اینکه در زن بر زناکاری یا جادوگری یا رها کردن دین آگاه شوند. هر کس که بخواهد همسر خویش را طلاق گوید، اگر آن زن دوشیزه باشد بیست و پنج درهم حاضر می کند و اگر دوشیزه نبود دوازده

درهم ونیم؛ آنگاه امام و گواهان و نویسندگان طلاق را احضار می کند و به زن می گوید که تو رها شده ای از من (تو مطلقه ای از جانب من) صدار و با هر کس که بخواهی می توانی ازدواج کنی. البته بر زن آستن طلاق واقع نمی شود و مرد می تواند مادام که زنش ازدواج نکرده به وی رجوع کند، خواه عده اش تمام شده باشد و خواه نشده باشد. ولی اگر ازدواج کرد بر مرد نخستین حرام می شود.

در خرید و فروش حکم ایشان این است: تا هنگامی که مشتری مال را به جایی که می خواهد نبرده و فروشنده به وی تسلیم کرده است، آن دو حق خیار دارند.

حدود در نزد ایشان پنج نوع است: سوختن و کشتن و سنگسار کردن و تعزیر و تغريم. اما سوختن، حَدّ کسی است که با مادرزنش یا با ربیبه اش یا با زن فرزندش زنا کند. کشتن حَدّ کسی است که کسی را بکشد. سنگسار کردن حَدّ کسی است که زناي محصنه (زنا یا لواط) کند و حَدّ زن است در صورتی که با بهایم بیامیزد. تعزیر حَدّ کسی است که قذف کند. تغريم حَدّ کسی است که دزدی کرده باشد. آوردن گواه بر مدعی است و منکر باید سوگند یاد کند.

این سی و هفت کاری است که هر کس در روز شنبه یا شب شنبه یکی از آنها را انجام دهد سزاوار مرگ است: شخم زدن زمین و کشت کردن و درودن و آب به کشتزار بردن و تلم زدن و شیر دوشیدن و هیزم شکستن و آتش افروختن و خمیر کردن و نان پختن و جامه دوختن و بافتن رشته و نوشتن دو کلمه و صید کردن و کشتن حیوان و بیرون شدن از دهکده یا ده و از جایی به جایی رفتن و خرید و فروش و کوفتن و آرد کردن و هیزم گرد آوردن، و بریدن پنیر (قطع الجبن) و کوبیدن گوشت و اصلاح کفش اگر منقطع شده باشد و به هم آمیختن علف چهارپایان. بر نویسنده جایز نیست که روز شنبه از خانه اش خارج بشود در حالی که قلم همراه اوست و همچنین خیاط با سوزنش. هر کس کاری کند که سزاوار کشته شدن باشد و خود را تسلیم نکند وی ملعون است.

* در یاد کردِ شرایع نصاری

در میان ایشان اختلافها و فرقه هاست، از ایشان اند: ملکائیه، نسطوریّه، یعقوبیه، یوزدعائیه، مرقوتیه، و فولیه و ایشان رهاویّه اند، آنها که در نواحی حرّان اند و فرقه های

(۱) در ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۰۹ و الانوار والمراقب، ج ۱، ص ۱۳ یوزدعایه و از فرق یهود است و بنا بر نوشته الانوار، ایشان پیروان یوزدعان اند که دعوی مسیح بودن داشته است. در نسخه اصل ما نیز یوزدعایه بود و هوار به بردعایه تصحیح کرده است.

تازه تری غیر از ایشان که اختلاف بسیاری با یکدیگر ندارند. بعضی هستند که عیناً مذهب حرّانیان را دارند. بعضی از ایشان قایل به روشنایی و تاریکی و ثنویت هستند و همگان به پیامبری عیسی معتقدند و بعضیشان عقیده ارسطاطالیس را دارند و کتاب ایشان نیز به تصویب همین امر می کشانند.

ملکائیه و یعقوبیه و نسطوریّه همه متفق اند که معبود ایشان سه اَقنوم است و این اَقانیم سه گانه يك چیز است. ایشان متفق اند بر این که ابن از آسمان فرود آمده و در پیکر مریم فرو رفته و بر مردم نمودار شده و مرده زنده کرده و شفا بخشیده و خیر داده و سپس کشته شده و به دار آویخته شده و مجروح شده و سه بار از گور بیرون آمده و بر گروهی از یاران خویش آشکار شده و ایشان وی را به حقیقت شناخته اند، آنگاه به آسمان صعود کرده و در طرف راست خداوند نشسته است. این است آنچه همگانشان بر آن اتفاق دارند جز اینکه ایشان در تعبیر و علت های این موضوع با یکدیگر اختلاف دارند، بعضی بر آنند که قدیم جوهری یگانه است با سه اَقنوم و هر يك از آن سه اَقنوم جوهری خاص است و یکی از این اَقانیم پدری است یگانه که زاده نشده و دیگری فرزندی است که زایان نیست و سومی روحی است که فیضان کرده و میان پدر و فرزند قرار دارد.

و پنداشته اند که «ابن» همچنان پیوسته فرزند است، ابن است و ابن ابن و پدر والد به شمار می رود نه از رهگذر ازدواج و تناسل بلکه از جهتی که پرتو خورشید از ذات خورشید زاییده می شود و گرمی آتش از ذات آتش است.

بعضی معتقدند که معنی این سخن که خدا سه اَقنوم است این است که خداوند ذاتی است با زندگی و نطق. و زندگی همان روح القدس است و نطق همان دانش و حکمت است و کلمه نطق و دانش و حکمت است و کلمه عبارت است از ابن چنان که می گوئیم خورشید و روشنایی و گرمی آن، که سه چیز است و به يك اصل یگانه باز می گردد.

بعضی معتقدند که تصور خدایی فاعل و حکیم درست نیست مگر از این رهگذر که ثابت کنیم زنده و ناطق است و معنی ناطق عالم معین است نه کسی که از طریق حروف مرکب، ایجاد صوت می کند. معنی زنده در نظر ایشان کسی است که او را حیاتی است که بدان زنده است و معنی عالم کسی است که علمی دارد که به واسطه آن عالم است و می گویند ذات خداوند و علم او و حیاتش سه چیز است و اصل یکی است پس ذات علت است از برای آن دو چیز دیگر، که علم و حیات است و آن دو معلول آن علت اند.

بعضی هستند که از به کار بردن کلمه علت و معلول در مورد خداوند قدیم پرهیز دارند و می گویند اب است و ابن و والد و روح و حیات و علم و حکمت و نطق. می گویند ابن با انسانی مخلوق متحد شد و او به همراه آنچه که با وی متحد شده

بود مسیح گردید. معتقدند که مسیح خدای بندگان و پروردگار ایشان است. بعد در صفت اتحاد اختلاف کرده‌اند. بعضی معتقد شده‌اند که میان جوهری لاهوتی و جوهری ناسوتی یگانگی حاصل شده است و یک مسیح شده است. این اتحاد هیچ کدام از این دو جوهر را از جوهریت و عنصریت خویش بیرون نکرده و معتقدند که مسیح همین خدای معبود است و فرزند مریم است که مریم بدان آستن بود و او را زاد و کشته شد و بر صلیب آویخته گردید.

بعضی معتقدند که مسیح پس از اتحاد دو جوهر است، یکی لاهوتی و دیگری ناسوتی و معتقدند که کشته شدن و مصلوب شدن وی از جنبه ناسوتی او واقع شده نه از جنبه لاهوتی او و معتقدند مریم که به مسیح آستن بود و او را زاد جنبه ناسوتی او را زاد نه جنبه لاهوتی او را. و این گفتار نسطوریان است. گویند که مسیح به کمال خویش خدایی است معبود و او فرزند خداست. و اختلافاتی نیز وجود دارد.

بعضی از ایشان معتقدند که اتحاد میان دو جوهر لاهوتی و ناسوتی واقع شده و جوهر لاهوتی بسیط است و قابل قسمت نیست و لایتجزاست. بعضی اتحاد را از طریق حلول این در جسد و آمیزش با او می‌دانند. بعضی می‌گویند که این اتحاد از جهت ظهور است همچون ظهور نقش نگین بر روی گِل و موم (شمع) و نمودار شدن چهره انسان در آئینه. بدان که هیچ مذهبی از نظر اختلاف در تعبیرات همانند نصرانیت نیست به حدی که دو تن از ایشان را نمی‌یابی که یک سخن داشته باشند و لاحق^۱ در قصیده‌ای از ایشان یاد می‌کند:

به این واب و روح قدسی آن / سه اقنوم در یک معنی یگانه / و وجودی لاهوتی که با انسان زاده شده ترکیب یافته.
اینجا جای رد گفته ایشان نیست اما هر کس گفته ایشان را در مورد ذات قدیم و صفاتی که بر آن عارض می‌شود بنگرد، بر فساد عقیده ایشان آگاه می‌شود و استحاله قدیم به یکی از همین صفات خواهد بود.
ملکانیه منسوب‌اند به پادشاه (ملك) روم و معتقدند که خدا نام سه معنی است: اب و ابن و جوهری که روح القدس است.

(۱) ابان بن عبد الحمید لاحقی (متوفی ۲۰۰ هجری). رجوع شود به دائرة المعارف اسلام، ابان بن عبد الحمید.

نسطوریان منسوب‌اند به مردی به نام نسطور، بعضی از ایشان معتقدند که خداوند اسم است از برای سه معنی، پس او یکی از سه چیز و سه چیز یگانه است. یعقوبیان معتقدند که وی یگانه است و قدیم، نه جسم بوده است و نه انسان، سپس مجسم شده و به گونه انسان درآمد است. فولیه می‌گویند خدا یکی است و علمش با او قدیم است و مسیح فرزند اوست از طریق رحمت، همان گونه که ابراهیم دوست و خلیل خداوند است. مرقوتیه معتقدند که مسیح روزی یک بار بر گرد ایشان طواف می‌کند. و بوذعانیه برآنند که آن کس که مردگان را از گورهاشان برمی‌انگیزد، مسیح است. ایشان را سخنان یاوه بسیار است. خداوند ایشان را لعنت کند و آیینشان را زشت گرداند!

* در یادکرد احکام ایشان

نصارا باید فرزندانشان را نصرانی کنند و کسی را که بخواهند نصرانی کنند تعمید می‌دهند و او را در آبی - که با ریحانها و انواع بویهای خوش جوشیده - در تشتی نو فرو می‌برند و مقداری از کتابشان را بر او می‌خوانند و معتقدند که روح القدس بر وی نازل می‌شود و این کار را معمولیه می‌خوانند.
طهارت ایشان شستشوی دستها و صورت است و ایشان ختنه کردن را واجب نمی‌شمارند و نمازهای ایشان هفت است و قیله ایشان مشرق و حیشان به سوی بیت المقدس و زکاتشان ده یک تمام اموال است. روزه‌شان پنجاه روز است که روز چهل و دوم آن عید سعائین است و معتقدند که این روز روزی است که در آن عیسی بن مریم از کوه فرود آمد و به بیت المقدس داخل شد.
چهار روز پس از آن ایام، عید فصح است و این روز روزی است که موسی (ع) با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد.
سه روز پس از آن عید قیامت است و این روزی است که معتقدند عیسی - پس از کشته شدن و مدفون گردیدن - از گور خویش به در آمده است.
هشت روز پس از آن، عید جدید است و معتقدند که این روز، روزی است که عیسی - پس از خروج از قبر - بر شاگردان خویش ظاهر شده است.
سی و هشت روز پس از آن عید السلاق است و معتقدند که این روز روزی است که عیسی به آسمان صعود کرده است.

غیر از این اعیاد، که یاد کردیم، اعیاد دیگری نیز دارند. از جمله عید الصلیب و آن روزی است که در آن چوب صلیب را یافته‌اند. و از اینجا تشخیص دادند که آن چوب را بر مرده‌ای نهادند و آن مرده به گمان ایشان زنده گردید و دیگر عید دنج و عید میلاد. ایشان قاریان و کاهنانی دارند، از جمله شماس و بالاتر از آن قس است و بالاتر از قس، اسقف است و بالاتر از اسقف، مطران است و بالاتر از مطران، بطریق است. ایشان شکر را حرام می‌دانند و خوردن گوشت و جماع کردن به هنگام روزه را حرام می‌دانند و هر چه در بازارها به فروش می‌رسد، اگر آن را بیسندند برای ایشان مباح است. ازدواج ایشان جز با حضور شماس و عدول و کابین صحیح نیست. بر زنان همان چیزهایی را که مسلمانان حرام می‌دانند، حرام کرده‌اند.

نزد ایشان جمع میان دو زن حلال نیست و همچنین تمتع از کنیزکان، مگر اینکه آنها را آزاد کنند و با ایشان ازدواج کنند.

هر برده‌ای که هفت سال خدمت کند، خود به خود آزاد می‌شود و مرد حق ندارد که همسر خویش را طلاق بدهد مگر اینکه زن مرتکب فحشا شود و در این صورت خود طلاق داده شده است و بر آن مرد حلال نیست که دیگر بار با آن زن ازدواج کند، هرگز. حدّهای ایشان عبارت است از: سنگسار کردن برای مرد و زنی که زنا می‌کند محصنه انجام دهند و اگر زنا می‌کند محصنه نباشد و زن از مرد آویخته باشد، به همسری او درمی‌آید. ایشان قاتل عمد را می‌کشند و بر قاتل خطا واجب است که بگریزد و کسی که طالب خون است حق ندارد او را تعقیب کند، زیرا ایشان مأمور به بخشایش و عفوند. بسیاری از احکام ایشان همان احکام تورات است و غلامبازه و شاهد به دروغ و قمارباز و زناکار و کسی که بسیار مست کند در نزد ایشان ملعون است. این است احکام ایشان. و خدای داناتر است.

در چگونگی زمین و حدود آبادیها و شمار
اقالیم آن و چگونگی دریاها و رودخانه‌ها و
شگفتیهای زمین و آفرینش

بدان که پیشینیان آبادانی زمین را به هفت بخش کرده اند و هر بخش را اقلیم خوانده اند. اقلیم نخستین از سوی مشرق، از دورتر جای چین آغاز می شود و از جنوب چین و سواحل دریا در بلاد سند می گذرد و دریا را به سوی جزیره العرب و سرزمین یمن و دریای قلم را به سوی بلاد حبشه قطع می کند و رودخانه نیل را در مصر قطع می کند و به دریای مغرب می رسد. در این اقلیم شهرهایی است از کشور چین و شهرهای جنوب سند و جزیره کرک و جنوب هند. از یمن، عمان و حضرموت و عدن و صنعا و سبا و جرش و ظفار و مهره و از غرب، تباله و شهر پادشاه حبشه جرمی و شهر نوبه دمقلی و جنوب بربریه تا دریای سبز. و درازترین روزهای این اقلیم سیزده ساعت است. اقلیم دوم از مشرق آغاز می شود، از بلاد چین و هند و بلاد سند می گذرد و به ملتقای دریای سبز و دریای بصره عبور می کند و در سرزمین نجد و تهامه و بحرین، جزیره العرب را قطع می کند و دریای قلم را نیل مصر را قطع می کند تا سرزمین مغرب. در این اقلیم شهرهایی است از بلاد چین و هند، از سند، منصوره است و بیرون و دیبل و از سرزمین عرب مکه است و طائف و جده و جار و یثرب و یمامه و هجر، و از نیل فوس است و اخمیم و انصنا و اسوان و از مغرب شهرهای افریقیه و بربر تا دریای مغرب، و درازترین روزهای این اقلیم ده ساعت و نیم است. اقلیم سوم از مشرق آغاز می شود و از شمال بلاد چین می گذرد و سپس از هند و

سند و آنگاه از کابل و کرمان و سیستان و بصره و فارس و اهواز و عراقین (بصره و کوفه) و شام و مصر و اسکندریه و مغرب تا دریا. در این اقلیم، بعضی از بلاد چین و هند و سند و قندهار و غزنه و کابل و رخج و بست و زرنج و کرمان و جیرفت قرار دارد و نیز از فارس اصطخر و جور و فسا و ساپور و شیراز و سیراف و جنابه و سینیز و مهرویان و کور اهواز همه‌اش. و از عراق بصره و واسط و کوفه و بغداد و انبار و هیت در این اقلیم قرار دارد و از شام حمص و دمشق و صور و عکه و طبریه و قیساریه و رسوف و رمله و بیت المقدس و عسقلان و غزه و مدین و قلزم. و از سرزمین مصر، فرما و تیس و دمیاط و قسطنطین و اسکندریه و فیوم و از مغرب، برقه و افریقیه و قیروان، و درازترین روزهای این اقلیم چهارده ساعت است.

اقلیم چهارم از مشرق آغاز می‌شود، از بلاد تبّت و خراسان و گرگان و طبرستان و ری و اصفهان و همدان و حلوان و شهر زور و سرّمن رأی و سرزمین جزیره و شمال شام تا دریای مغرب، می‌گذرد. در این اقلیم است از شهرهای خراسان، فرغانه و خجند و اشرسته و سمرقند و بخارا و بلخ و امل و مروالروذ و مرو و هرات و سرخس و طوس و نیشابور و قومس و دماوند و قزوین و دیلم و قم و نهاوند و دینور و جزیره و موصل و شهر نصیبین و آمد و رأس العین و قالیقلا و سمیساط و رقه و قرقیسیا. و از شمال شام، بالس و مصیصه و اصیدان و کنیسه سودا و آدنه و طرسوس و عموریه و لاذیقیه، آنگاه از دریای شام می‌گذرد بر جزیره قبرس و سپس در مغرب از بلاد طنجه تا دریا. و درازترین روزهای این اقلیم چهارده ساعت و نیم است.

اقلیم پنجم از مشرق آغاز می‌شود بر بلاد یاجوج و مأجوج و سپس بر شمال خراسان و آذربایجان و خزر و روم تا مغرب. در این اقلیم است از شهرهای خراسان، طراز و نویکت و خوارزم و اسبجاب و چاچ و طاریند و بخارا. و از آذربایجان، کور ارمنیه و بردعه و نشوی و سیسجان و ارزن و اخلاط. و از روم، خرشنه و قره و رومیه کبری، سپس سواحل دریای شام و آنچه از شمال دریای دارد. و سپس بلاد اندلس تا آنگاه که به دریای مغرب می‌رسد.

اقلیم ششم از مشرق آغاز می‌شود، از بلاد یاجوج و مأجوج می‌گذرد، سپس از بلاد خزر و سپس از میانه دریای گرگان تا بلاد روم. یعنی از جُرجان و هرقله و قسطنطنیه و بلاد برجان تا دریای مغرب می‌گذرد.

دانشمندان این فن می‌گویند آنچه ورای این اقلیمهاست، تا تمامی موضع مسکونی که ما می‌شناسیم، از مشرق آغاز می‌شود و از بلاد یاجوج و مأجوج و از بلاد تغرغز و سرزمین ترک و بلاد الان می‌گذرد و سپس از بلاد برجان، آنگاه از شمال صقالیه

تا هنگامی که با دریای مغرب برخورد می‌کند.

این است جایگاههای آبادان زمین و دریاها و آنچه شناخته شده است. اما در آن سوی اینها سرزمینهایی است ناشناخته که ماورای آن را هیچ کس جز خدای عزوجل آگاه نیست. گویند آنها که بیرون از این اقلیمها سکونت دارند، مردمی هستند که سخنی را در نمی‌یابند و هیچ از هنرها و نشانهها نمی‌دانند.

در دهر نخستین، زمین بر پنج بخش بوده است. يك بخش چین و ترك و تبت و هند. و يك بخش، روم و صقالیه و سغد و خوارزم و ارمنیه. و يك بخش، قبط و بربر و شام. و يك بخش، سودان و خراسان و کرمان و فارس و یمن. و يك بخش، سرزمین معروف به ایران شهر که از منتهای رودخانه بلخ تا نهایت آذربایجان و ارمنیه قرار داشته تا فرات و قادیسیه تا دریای یمن و فارس و تا مکران و کابل و تا طخارستان و این بخش برگزیده تمام زمین و ناف آن بوده است. و همان است که اقلیم بابل خوانده می‌شده است.

* در یاد کرد دریاها و وادیها و رودخانه‌های معروف

پیشینیان گفته‌اند دریاها بزرگ پنج دریاست، یکی دریای هند و پارس و چین، دوم دریای روم و افریقیه، سوم دریای اوقیانوس که دریای مغرب است، چهارم دریای بنطس و پنجم دریای گرگان.

در نامه ارسطاطالیس به اسکندر - که به نام بیت الذهب خوانده می‌شود - آمده است که دریای اوقیانوس دریای محیط بر زمین است، همچون اکلیلی و از آن خلیجهایی سرچشمه می‌گیرد که عبارت است از دیگر دریاها. درازی این دریاها و پهنای جزایر و سواحل آنها و نیز خلیجهای آنها را وصف کرده‌اند.

دریای پارس را خلیج فارسی می‌خوانند. درازای آن صد و پنجاه فرسنگ و پهنای آن صد و پنجاه فرسنگ، و دریای یمن را خلیج می‌نامند و همچنین دیگر دریاها را. گویند در دریای هندی هزار و سیصد و هفتاد جزیره است و گاه باشد که درازی جزیره‌ای صد فرسنگ در صد فرسنگ است و دوست و سیصد. و در این جزیره‌هاست رودخانه‌ها و چشمه‌ها و کوهها و مفازه‌ها و کشورها.

گویند در دریای رومی صد و شصت و اند جزیره آبادان است.

دریای گرگان که آن را غابسکن (آبسکون) و دریای باب الابواب نیز می‌خوانند. کوچکترین دریاهاست که درازی آن از مشرق تا به مغرب سیصد میل است. در آن دو

جزیره آبادان بوده است که ویران شده‌اند. دریای بنطس از لازقه امتداد می‌یابد تا پشت قسطنطنیه و درازی آن هزار و سیصد میل است و پهنایش سیصد میل و خلیج قسطنطنیه از آن بیرون می‌شود و به مانند رودخانه‌ای جریان می‌یابد و به دریای مصر می‌ریزد و عرض خلیج سه میل است.

دریای روم: درازای آن، از سوی مشرق، از صور و صیداست تا خلیجی که از دریای مغرب بیرون می‌شود و درازای آن پانصد میل است و پهنای آن، در بعضی جاها هشتصد میل است و در بعضی جاها ششصد میل.

دریای هند: درازای آن از مشرق، از دورتر جای هند به دورتر جای حبش، سه هزار میل است و پهنای آن دو هزار و هفتصد میل، و خلیجی از آن بیرون می‌شود، در ناحیه بربر، که به نام خلیج فارسی خوانده می‌شود. درازای آن هزار و چهارصد میل است و پهنای آن پانصد میل و در میان این دو خلیج، خلیج فارس است و خلیج ایله سرزمین حجاز و یمن.

اما دریای اقیانوس: از این دریا، جز آنچه در پی شمال غربی از دورتر جای بلاد حبش تا برطلیه است، چیزی دانسته نمی‌شود و این دریایی است که در آن کشتی نمی‌رود و از آبادانی به دور است. و در آن جزیره‌هایی است مقابل اندلس و طنجه.

اما دو دریاچه روان، که هفت دریای جهان - چنان که خداوند عزوجل یاد کرده است - بدان تمام می‌شود، دانشمندان آن دو دریا را پشت خط استوا تصور کرده‌اند، بالای نوبه و این دو دریا سرچشمه‌های نیل‌اند.

اما دریای زنجی: در این دریا جانوری یافت نمی‌شود، چرا که آب آن بسیار گرم است و بسیار از دسترس به دور. مروارید و گوهر در دریا‌های شیرین یافت نمی‌شود جز در دریای چین که آبش گواراست و مروارید در آن یافت می‌شود و خدای تعالی فرموده است: «و از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید» (۵۵: ۲۲). دریا‌های کوچک در شمار نمی‌آیند، چرا که آنها جایگاه گرد آمدن آب هستند. همان گونه که رودخانه‌ها و چشمه‌ها در شمار نمی‌آیند و از اینهاست در شام دریاچه زغر و دریاچه طبریه و در آذربایجان دریای ارمینیه و در قسمت فرودین خوارزم دریاچه سیاه کوه و در دماوند نیز دریاچه‌ای است.

* در یاد کرد رودخانه‌های معروف

رودخانه گنگ در سرزمین هند، از کوه کشمیر سرچشمه می‌گیرد و در بالای هند، از ناحیه جنوب، جریان می‌یابد تا به دریای هندی فرومی‌ریزد.

رودخانه مهران، در سرزمین سند، از کوه‌های اشغان سرچشمه می‌گیرد و به دریای هندی فرو می‌ریزد.

رودخانه‌هایی که به دریای پارس می‌ریزند عبارتند از: دجله، که از کوه‌هایی در بالای ارمینیه سرچشمه می‌گیرد، بزرگترین آنها در حدیثه به دجله می‌پیوندد و کوچکترین آنها در سن.

سرچشمه نهران در ارمینیه است. هنگامی که از باب صلوی می‌گذرد تا مر خوانده می‌شود و از توده‌های ابر مایه می‌گیرد و هنگامی که به باجسری می‌رسد، نهران خوانده می‌شود و پایتتر از جبل به دجله می‌ریزد. سرچشمه فرات در کوه‌هایی است از سرزمین روم، از جایی که به نام ابریق صخر خوانده می‌شود. فرات از جزیره ورقه می‌گذرد و به سوی کوفه سرازیر می‌شود و از آنجا می‌گذرد تا در بطائح فرومی‌ریزد و با دجله می‌آمیزد.

سرچشمه خابور از رأس عین است و از هرماس مایه می‌گیرد و در بخش پایین قرقیسیا در فرات می‌ریزد و تمام این رودخانه‌ها در دجله جمع می‌شود و دجله از ایله به سوی عبادان می‌گذرد، و در خلیج فارسی می‌ریزد. سرچشمه رودخانه اهواز و رودخانه جندی شاپور از کوه‌های اصفهان است و در دُجیل اهواز این دو رود با یکدیگر می‌آمیزند و بعد در دریای فارس فیضان می‌کنند.

اما رودخانه‌هایی که در دریای گرگان فیضان می‌کند: رودخانه کراز بلادالان سرچشمه می‌گیرد و رودخانه تفلیس و برذعه و سپید رود از آذربایجان می‌گذرد و به بلاد دیلم داخل می‌شود و سپس در دریای گرگان می‌ریزد و همچنین است شاه‌رود که از طالقان ری خارج می‌شود و به دریای گرگان می‌ریزد. و اینها رودخانه‌هایی است کوچک.

اما نیل، این رودخانه از کوه قمر بیرون می‌آید و در دو دریاچه - آن سوی خط استوا - فرومی‌ریزد و در سرزمین نوبه گردش می‌کند و در نزدیکی فسطاط شاخه شاخه می‌شود، یک شاخه به اسکندریه و یک شاخه به دمياط می‌رود و هر دو در دریای شام فیضان می‌کنند و شاخه‌ای از آن، یا آبی بر خورد می‌کند که محیط بر جزیره تنیس در دریاست. هرگاه باد جنوب وزیدن گیرد، آب ایشان گوارا می‌شود و اگر باد شمال بوزد، شور می‌گردد.

سرچشمه رودخانه‌های مصیصه و سیحان و جیحان همگی از بلاد روم است و همه در دریای شام می‌ریزد.

سرچشمه رودخانه دمشق از کوه‌های دمشق است که غوطه دمشق را سیراب می‌کند و در دریاچه دمشق فرومی‌ریزد.

سرچشمه رودخانه حلب از حدود دابق است، هژده میل پایین حلب و در بیشه پایین حلب فرو می‌ریزد.

سرچشمه رودخانه جیحون از کوههای بلاد تبت است که از وخان می‌گذرد و به نام وخان خوانده می‌شود و سپس در ترمذ سرازیر می‌شود و به نام رودخانه بلخ خوانده می‌شود و سپس عبور کرده از خوارزم می‌گذرد و در برابر آن گسترده می‌شود و به گونه ریگستان و یا جایگاههای ماندن آب درمی‌آید. و در آن ماهی صید می‌شود، آنگاه به اندازه سی فرسنگ به سوی پایین عبور می‌کند تا اینکه در دریاچه سیاکوه فرو می‌ریزد و در ساحل شرقی آن باغها و سبزه‌زارهای پردرخت و خارستانهاست که بریدن و شکافتن آنها ممکن نیست مگر از راههایی که خوکها در پیش گرفته باشند.

رودخانه فرغانه و رودخانه چاچ در این دریاچه فرو می‌ریزد و سرچشمه رودخانه فرغانه از پامیر است از بالای راش و کمبذ و سرچشمه رودخانه چاچ از بلاد ترك است. چهار رودخانه از کوههای بامیان سرچشمه می‌گیرد: یکی از آنها داخل بلاد هند می‌شود، از ناحیه لامغان و دومی مروالروذ را سیراب می‌کند و سومی بلخ را سیراب می‌کند و چهارمی سیستان را، و آنچه از آن افزونی کند در دریاچه‌ای به نام زره جمع می‌شود. این رودخانه‌هایی که شمرديم، رودخانه‌های بزرگ است که در کتابها یاد شده است. اما رودخانه‌های کوچک و چشمه‌ها، هیچ کس جز خدا، از همه آنها آگاهی ندارد. اهل کتاب برآنند که چهار رودخانه از بهشت سرچشمه می‌گیرد: سیحان، جیحان، فرات و نیل. گویند يك بار فرات بالا آمد (مدّ) و اناری به مانند شتر بیرون افکند. و این به روزگار معاویه بود، از کعب الاحبار پرسیدند. او گفت: این انار از بهشت است.

در کتب ایرانیان آمده است که جمشاد، هفت رودخانه حفر کرد: سیحون، جیحون، فرات، دجله، و رودخانه مهران در سند. گویند دو رودخانه دیگر نیز هست که برای ما آنها را نام نبرده‌اند. این سخن ممکن و درست نیست مگر اینکه بگویم جمشاد آب این رودخانه‌ها را به زمینهای این بلاد برده باشد و آنها را آبادان کرده باشد و آب را در آن سرزمینها جاری ساخته باشد و رودها از آن منشعب کرده باشد.

* در یاد کرد کشورهای معروف

دانشمندان این فن گفته‌اند که چین بر ساحل دریای هند است. طول آن هزار و پانصد فرسنگ است و در آن سیصد و شصت شهر است که در هر روز خراج يك شهر را با جامه پادشاه و کنیزی که دلخواه او باشد به نزد شاه می‌برند.

گویند شماره لشکر پادشاه چهار هزار سپاهی جیره‌خوار است، از سواره و پیاده، و نام شهری که پادشاه در آن اقامت دارد خمدان است و بیشتر چینیان صورتهای گرد دارند با بینی پهن و رنگ گندمگون و موهای خرمایی و عموماً لباسشان حریر و دیباج و جامه‌های پوست است و شیوه ایشان در دوختن جامه‌ها گشادی آستینها و درازی دامنهاست و ایشان به منقش کردن منازل و افزونی فرشها و ظروف مباحات می‌کنند و بیشتر زمینهای ایشان دور از آب است و باران ایشان را آبیاری می‌کند و آیین ایشان سمنیه و ثنویه و بت پرستی است.

گویند در شمال چین بلاد یاجوج و ماجوج است و در مغرب آن ترك و تبت و هند و در مشرق ایشان مردمی هستند که در گودالهایی زیر زمین زندگی می‌کنند به علت بسیاری گرمای خورشید و جز خدا هیچ کس نمی‌داند که در جنوب ایشان چیست؟ در کتاب مسالك و ممالك آمده است که در مشرق چین شهری است که هیچ کس به درون آن نمی‌رود که از آن بیرون رود، چرا که هوایی بسیار خوش دارد و زمینی بسیار روشن و دلکش و مردمی نیک رفتار. فرش ایشان حریر و دیباج است و ظرفهاشان زرین و چنین و چنان. و خدای داناتر است.

اما هند هم سرد است و هم گرم. اول آن کشمیر است و چهل و پنج شهر است، هر شهری مشتمل بر حدودی است و مدینه‌هایی. هر شهری دارای سواد و دهکده‌هایی است. قسمتی از آن کوهها و شعاب و مفازه‌هاست و همه اینها ویژه پادشاه است و مردمان کشاورزان و کارگزاران اوی‌اند. و گویند در این ملك خماران را شصت هزار کنیز شرابدار است و گماردگانی که وظیفه ایشان است که هر گاه پادشاه بخواهد چوگان بازی کند، میدان را پاکیزه کنند و آب بپاشند.^۱

دین ایشان برهمیه است و زنی ایشان دراز کردن مویها. بیشتر ایشان سفیدند، چرا که هوای آنجا سرد است و در میان ایشان ستاره‌شناسی و پزشکی و شعبده و جادوگری رواج دارد.

گویند در مشرق کشمیر، ختن و تبت و چین است و در جنوب آن مملکت کور و شمال آن بلور لوب و وخان است و غرب آن کابل و غزنه.

و ایشان دارای رودخانه‌ها و چشمه‌ها و کاریزها و چاه‌ها اند و اصناف چارپایان و پرندگان و انواع غذاها و میوه‌ها.

(۱) عین عبارت این است: «وفی الملك للخمّارین ستون الف جاریه حایه و مؤظف علیهم (کذا) ان یکسوا الميدان...» که گویا افتادگی دارد.

اما نواحی گرمسیر هند، جزایری است و سواحلی تا جایی که به سرزمین چین می‌پیوندد. از شهرهای بزرگ آنجا قنوج و قندهار و سرندیب است و سندان هزار و سیصد و هفتاد جزیره آبادان است و در آن شهرها و قریه‌هاست، غیر از سواحل.

گویند قسمت شرقی هند مکران است و آخرش بلاد چین و نخستین قسمت غربی آن عدن و آخر آن بلاد زنج. اینان مردمی هستند خلاف زنج و در آنجا تابستان باران می‌آید و زمستان نمی‌بارد و بیشتر غذای ایشان برنج است و ذرت و آب آشامیدنی از آبدانهای که آب باران در آن جمع می‌شود و آن را به نام تلاج می‌خوانند. میوه‌هایی که اهل کشمیر دارند، آنها ندارند و بیشتر آنها سبزه‌اند و زردپوست‌اند و آیین ایشان برهمیه است و سمنیه، پادشاه بزرگ ایشان به نام بلهرا خوانده می‌شود یعنی شاه شاهان.

و در جزایر آنجا پادشاهانی هستند که از یکدیگر اطاعت نمی‌کنند و در مشرق هند، چین و کشمیر قرار دارد و شمال ایشان سند است و جنوب ایشان سرزمینهایی سوزان، ناشناخته، و دریاها، در مغرب ایشان زنج است و رانج و یمن.

اما تبت، ایشان صنفی هستند میان ترک و هند. زی ایشان زی اهل هند است. مانند ترکان بینی پهن دارند، و مانند هندیان سبزه‌اند. در میان ایشان نوشتن و حساب و ستاره‌شناسی رایج است و سرزمینشان سرزمینی سرد است. در مشرق آن چین و در شمال آن ترک و در مغرب و خان و راش که قسمت بالای خراسان است. در جنوب آن کشمیر قرار دارد و بزرگترین شهر آن ختن است، دو شهر جدا از هم که در آن انواع میوه‌ها وجود دارد. بیشتر لباس و فرش ایشان کژین است و ایشان بت پرست‌اند. در ختن گروهی از تبار حسین بن علی - علیهما السلام - هستند و ایشان را در آنجا مساجدی است.

در کتاب البلدان و البیان آمده که هر کس به تبت درآید پیوسته شادان و خندان خواهد بود تا آنگاه که از آنجا بیرون رود.

اما یاجوج و ماجوج صنفی هستند میان چین و ترک. چشم‌هاشان تنگ است و بینیها پهن و اندامها کوتاه. جنوب ایشان چین، و شمالشان ترک و مغربشان مشرق کشمیر و تبت است و دانسته نیست که در مشرق ایشان چیست. تصور می‌رود که از نظر وضع زندگی بدترین مردم‌اند با بدترین غذاها و از همه ژنده‌پوش‌تر و کم‌تمیزتر و اندک‌هوش‌تراند. و خدای عزوجل ایشان را در کتاب کریم خویش یاد کرده و دانشمندان ایشان را به همان صفاتی که در جای خود یاد کردیم، وصف کرده‌اند.

اما ترک، ایشان گروهی بسیارند و سرزمین‌هاشان وسیع است و کشورهاشان پراکنده و قبایلشان بیرون از شماره. در میان ایشان هم بدویان هستند و هم شهرنشینان. جنوب

ایشان، تبت است و مقداری از چین، و مشرق ایشان چین است و یاجوج و ماجوج و مغرب ایشان ماوراءالنهر است، از سرچشمه جیحون تا رسوبگاه آن، و شمال ایشان تغزغز است و تغزغز خود صنفی از ایشان‌اند و اصنافی از انسان، با اخلاق حیوانات و درندگان وحشی تندخوی. در شمال، بیابانهایی بی‌آب و گیاه است و گمنای دشتها و سرزمینهایی سرد است که جز خدای عزوجل کس نداند که در آنها چیست. مرز بلاد ترک منتهی می‌شود به یکی از جوانب دریای روم و دریای گرگان.

و من در مکه - که آباد باد - از ابو عبدالرحمان اندلسی شنیدم که می‌گفت دسته‌ای از سواران ترک بر بعضی مرزهای اندلس تاخت آوردند و اسیر کردند و چهارپایان را بردند. مردمان در پی ایشان رفتند و به یکی از ایشان دست یافتند و گفتند این نخستین بار بود که ما یکی از ترکان را دیدیم. ما با او سخن می‌گفتیم و او با ما سخن می‌گفت اما گفتار یکدیگر را نمی‌فهمیدیم.

بیشتر ترکان سفید پوست‌اند با بینی پهن و در میان ایشان ثنویت و نصرانیت و بت پرستی و خورشیدپرستی رواج دارد و بیشتر بلاد ایشان سرد است.

گویند که در تغزغز پادشاهی است که خیمه‌ای زرین دارد که به‌مانند تنور ترکیب شده است و از پنج فرسنگ راه، بر بالای قصرش دیده می‌شود. و گروهی از ایشان، آن را می‌پرستند. سرزمینهای ایشان دشتهای همواری است که کمتر برف در آن می‌بارد و تابستان هوا گرم می‌شود چندان که مردمش در گودالهای زیرزمین زندگی می‌کنند و گاه باشد که مار، از افزونی گرما، به جایگاه‌های ایشان روی می‌آورد و ایشان انواع میوه‌ها را دارند.

گویند خرخیز را مزارع و درختهاست و پادشاه خرخیز خاقان است. گویند از طراز تا تغزغز به اندازه یک ماه راه است و از تغزغز تا خرخیز نیز یک ماه. دیگر ترکان قبیله‌ها و تیره‌هایی هستند و همگان، اسماً، از پادشاه چین فرمانبرداری می‌کنند.

گویند در مجاورت ترک، خزرها و روسها و صقلابها ولج و آلان و روم و اصنافی از همانندان ایشان هستند. راه به سوی ایشان، در خشکی، از خوارزم تا بلغار است و از باب الابواب، و در دریا از غایسکین (آبسکون).

اما خزر، عموم ایشان یهودند که زمستان در شهرها و تابستانها در خیمه‌ها به سر می‌برند.

اما روس، ایشان در جزیره‌ای و باخیز هستند که دریاچه‌ای در پیرامون آن است و این خود برای ایشان حصنی است در برابر دشمنی که آهنگ ایشان داشته باشد. همه ایشان به تقریب صد هزار تن‌اند و ایشان نه کشاورزی دارند و نه دامداری. در نزدیکی

ایشان سرزمین صقالبه است و صقالبه ایشان را غارت می‌کنند و اموال ایشان را می‌خورند و اسیرشان می‌کنند.

گویند هرگاه یکی از ایشان فرزندی زاد، شمشیری به او می‌دهد و می‌گوید: «تو را نیست مگر آنچه خود با شمشیر به دست آوری». و ایشان را پادشاهی است که هرگاه میان دو تن داوری کند و ایشان بدان داوری تن درند، می‌گوید با شمشیرها تن داوری کنید، هر که شمشیرش تیزتر باشد پیروزی از آن اوست.

یک سال ایشان بر برذعه دست یافتند و بر مسلمانان به جسارت چیره شدند و حرمت محارم ایشان را از میان بردند و این کاری سابقه بود و هیچ مشرکی چنین کاری نکرده بود. خداوند همگی ایشان را با «وبا» و شمشیر از میان برد.

بلاد خزر نزدیک بلاد «ملک سریر» است و او را قلعه‌ای است بر سر کوهی بلند که بارویی از سنگ آن را احاطه کرده است و به جز از دری که دارد بدان نمی‌توان راه یافت و او را سریری است از زر و سریری از سیم که به میراث از نیاکانش بدو رسیده است و یاد کرده‌اند که این دو سریر در میان ایشان از هزاران سال پیش، بازمانده است.

پادشاه و اطرافیان او نصرانی‌اند و دیگر اهل کشور او بت پرست‌اند. صقلاب از روس بزرگترند و نیکی بیشتری دارند و در میان ایشان خورشید پرست و بت پرست هست و نیز کسانی هستند که هیچ چیز را نمی‌پرستند. ولج و الان در شماره بسیار نیستند.

اما روم، مشرق و شمال ایشان ترک و خزر و روس است و جنوب ایشان شام و اسکندریه است و مغرب ایشان دریا و اندلس و طنجه و آنچه در پی آن است.

به روزگار کسرایان، رقه از مرزهای روم به شمار می‌رفته و شام و دارالملک انطاکیه نیز تا آنگاه که مسلمانان ایشان را به دورترین نقطه‌های سرزمینشان راندند.

گویند روم بیست و چهار «عمل» است که بر هر عملی لشکری و کارگزاری است و دیوان سپاه ایشان صد و بیست هزار مرد جنگی است که بر هر ده هزار، یک بطریق فرماندهی دارد و بر هر پنج هزار، یک طرموخ. و زیر دست هر بطریق دو طرموخ و این نام سرکرده سپاه است و مدبر آن دستمق است و بیشترین چیزی که در سال به یک مرد جنگی داده می‌شود چهار رطل طلاست و کمترین آن دوازده مثقال.

آیین ایشان نصرانیت است و مذهبشان نسطوری و در میان ایشان دانشمندان علم حساب و حکیمان و ستاره‌شناسان و پزشکان و ماهران در کار طلسمات و منجنیقات و صنایع شگفت، بسیارند. رومیان زیباروی و سرخ‌گونه‌اند و پاکیزه. سرزمینشان هم دریاست و هم خشکی، هم دشت است و هم کوهستان و سرد است و در میان ایشان یهود

و مجوس نیز هست و از ایشان جزیه می‌گیرند و از دیگر مردمان علاوه بر خراج املاک و اعشار و صدقات، از هر خانه‌ای که آتش در آن افروخته شود یک درهم می‌گیرند.

بیشترین غلامان پادشاه ترک و خزرند و پادشاه هر که از رومیان را بخواهد بنده خویش می‌سازد. گویند بزرگترین شهرشان رومیه است و در آنجا چهل هزار حمام است و منزل پادشاهان قسطنطنیه است.

گویند در آن سوی بلاد روم سرزمینهایی است که از پادشاه روم فرمان نمی‌برند و در تمام مدت تابستان جنگ میان ایشان درگیر است و هنگامی که زمستان فرا می‌رسد برف و یخبندان راههای ایشان را می‌بندد.

اما بربر، ایشان از عمالقه‌اند که در سرزمین شام و فلسطین منزل داشتند و هنگامی که یوشع بن نون با ایشان جنگ کرد و عده‌ای از ایشان کشته شدند، بازماندگانشان به قسمت بالایی مغرب کوچ کردند و ایشان امروز در فاصله میان قصر ابن بایان تا برقه و قیروان، در ریگزارها و کوهها و سواحل منزل دارند و دارای پلها و ستونها هستند. ایشان مردمانی سخت و چالاک‌اند و می‌گویند جالوت - که داود پیغمبر او را کشت - از ایشان بوده است. در میان ایشان شرك و اسلام رایج است و اسیرانی که از آن جوانب و از بلاد کفر ایشان، گرفته می‌شوند دسته‌هایی از سیاهان‌اند به نام زغل و زغاوه. اختگان سیاهپوست را از آنجا حمل می‌کنند.

اما حبشیان، ایشان مردمی سیاه‌اند و سرزمینشان سوزان است، دشت و ساحل. آیین ایشان نصرانیت است و خوراکشان عسل و دُرْت. مشرقشان حجاز است و مغربشان دریا و در سرزمین ایشان زرافه را صید می‌کنند.

اما بشریه، ایشان مردمی سیاه‌اند، سرزمینشان سوزان است و ایشان از نیل است و آیینشان نصرانیت و ایشان خیمه دارند و از ایشان اند البجه. بالاتر از محل ایشان، جایی است که به نام عبرات السلاخف خوانده می‌شود. گویند در میان مردم آن سامان، نکاح و زناشویی نیست و فرزند پدرش را نمی‌شناسد و آدم خوارند و خدای داناتر است.

اما زنج، ایشان مردمی سیاه‌اند با بینیهای پهن و موهای مجعد، اندک خرد و اندک فهم. مشرق ایشان، مغرب هند است و مغرب ایشان دریا و سرزمینشان زمینی است متخلخل و ریزنده که هیچ بنایی را بر نمی‌تابد و هیچ گیاهی نمی‌رویانند. خوردنی و جامه نزد ایشان می‌برند و طلا و برده و نارگیل از آنجا می‌آورند. اما بلاد اسلام، سیاس و منت خدای را که گسترده است و دراز دامن، و کشورهای است.

حجاز: نخستین آنها حجاز است، سرای پیامبر و جایگاه انگیزش اسلام. مشرق آنجا، عراق و مغرب آن، بلاد مصر و شمال آن شام و جنوب آن یمن و حبشه است و